

داوری، پریسا. ۱۳۵۲
پیامبر خویان (قصه یوسف در ادب پارسی) / تألیف پریسا داوری. -- اصفهان.
فرهنگ مردم، ۱۳۸۵.
۶۷۲ ص.

ISBN: 964-8758-38-7

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیفا.

کتابنامه به صورت زیر نویس.

۱. یوسف، پیامبر-- داستان. ۲. یوسف، پیامبر-- در ادبیات. ۳. قرآن-- قصه‌ها
-- نقد تفسیر. الف. عنوان. ب. عنوان: قصه یوسف در ادب پارسی.

۸۴۰ / ۰۰۸۳۵۱

PIR۳۴۴۲ / ی۹د۲

۱۳۸۵

۴۵۳۲۵ - ۸۴ م

کتابخانه ملی ایران

پیامبر خوبان

«قصه یوسف (ع) در ادب پارسی»

تألیف:

پریسا داوری

پیامبر خوبان

«قصه یوسف (ع) در ادب پارسی»

مؤلف: پریسا داوری

ناشر: انتشارات فرهنگ مردم



دفتر مرکزی: اصفهان، خیابان استانداری، ساختمان شهاب - انتشارات فرهنگ مردم
تلفن: ۲۲۳۷۷۱۴ و ۲۲۳۷۰۱۳ - ۰۳۱۱ - همراه: ۰۶۸۶۴۰۶۱۳۳۱۰، ص.ب: ۶۷۳ - ۸۱۴۶۵

مدیر تولید: معصومه جمالی مهر / حروف نگار و صفحه‌آرا: لیلا فاصدی‌پور

لیتوگرافی: آرمان / صحافی: دی / چاپ متن: قائم گستر / چاپ جلد: نقش جهان

شمارگان: ۲۲۰۰ نسخه / چاپ اول: ۱۳۸۵ / قیمت: ۶۵۰۰ تومان

شابک: 964-8758-38-7 / ۹۶۴-۸۷۵۸-۳۸-۷

«فهرست مطالب»

صفحه	عنوان
۱	مقدمه
۶۳	فصل اول: سوره یوسف
۶۶	۱- شأن نزول سوره یوسف
۶۸	۲- احسن القصص
۷۱	۳- حکمتهای داستان یوسف
۸۱	فصل دوم: یعقوب و یوسف
۸۳	۱- یعقوب
۸۸	۲- تولد یوسف
۸۹	۳- مرگ مادر یوسف

۹۱	۴- کودکی یوسف
۹۲	۵- خواب یوسف - نبوت یوسف
۱۰۱	فصل سوم: جمال یوسف
۱۰۵	۱- یوسف و آدم
۱۰۷	۲- یوسف و محمد (ص)
۱۰۹	۳- معجزه جمال یوسف
۱۱۵	یوسف و خورشید
۱۱۹	۴- جمال یوسف در ادبیات
۱۲۳	ادبیات غنایی
۱۳۷	ادبیات مدحی
۱۴۵	۵- معجزات دیگر یوسف
۱۴۹	فصل چهارم: یوسف و برادران
۱۵۱	۱- حسد برادران
۱۶۶	۲- طرح توطئه
۱۷۹	۳- به چاه افکندن یوسف
۱۸۵	چاه در ادبیات
۱۹۶	۴- بازگشت برادران و آوردن پیراهن
۲۰۶	گرگ و یوسف در ادبیات و امثال و حکم
۲۲۳	۵- درآی کاروان
۲۳۸	۶- فروختن یوسف
۲۴۱	یوسف و آینه

۲۵۵	۷- در راه مصر.....
۲۵۹	۸- در بازار مصر.....
۲۷۱	۹- خریدن عزیز مصر یوسف را.....
۲۷۹	فصل پنجم: یوسف و زلیخا.....
۲۸۱	۱- در خانه عزیز مصر.....
۲۹۱	۲- ابراز عشق کردن زلیخا.....
۳۰۱	۳- وسوسه در یوسف.....
۳۱۰	۴- پیراهن دریدن و تهمت زدن به یوسف.....
۳۴۵	۵- زنان مصر.....
۳۵۹	ترنج در ادبیات.....
۳۶۵	۶- زندانی کردن یوسف.....
۳۸۷	فصل ششم: عزیز شدن یوسف.....
۳۸۹	۱- تعبیر خواب کردن یوسف آن دو غلام را در زندان.....
۴۰۰	۲- خواب دیدن ملک مصر و تعبیر کردن یوسف آن را.....
۴۰۵	۳- اثبات بی‌گناهی.....
۴۱۳	۴- به عزیزی رسیدن یوسف.....
۴۱۹	۵- علم تأویل دانستن یوسف.....
۴۴۹	فصل هفتم: یوسف در قحط سال مصر.....
۴۵۵	۱- فرستادن یعقوب پسران را به مصر.....
۴۶۵	۲- بازگشت به کنعان.....
۴۷۰	۳- سفر دوم و آوردن بنیامین به مصر.....

۴۷۵	۴- صاع نهادن در بار بنیامین
۴۹۰	۵- بازگشت به کنعان برای دومین بار
۴۹۲	۶- حزن یعقوب
۵۰۴	۱- گریه یعقوب
۵۰۶	۲- بیت الاحزان
۵۱۴	۳- نابینایی یعقوب
۵۴۳	۷- سفر سوم به مصر
۵۴۶	۸- شناساندن یوسف خود را به برادران
۵۵۱	۹- پیراهن یوسف
۵۵۳	مثل پیراهن
۵۵۶	پیراهن یوسف در ادبیات و عرفان
۵۶۰	۱۰- شنیدن یعقوب بوی پیراهن را
۵۸۸	۱۱- آمدن بشیر و پنا شدن یعقوب
۵۹۴	۱۲- آمدن یعقوب به مصر
۵۹۸	۱۳- تعبیر شدن خواب یوسف
۶۰۶	۱۴- خلق یوسف
۶۱۵	فصل هشتم: پایان داستان
۶۱۷	۱- پایان کار زلیخا
۶۴۱	۲- پایان کار یعقوب
۶۴۳	۳- پایان کار یوسف
۶۴۹	منابع

مقدمه

ای خدا ای فضل تو حاجت روا
با تو یاد هیچ کس نبود روا
قطره دانش که بخشیدی ز پیش
متصل گردان به دریاهاى خویش

قصص قرآن کریم از ذخایر عظیمی است که آثار ادبی این مرز و بوم را پیوسته تحت تأثیر خویش قرار داده است چنانکه اگر عناصر کمال آفرین این آثار را بر شمریم بی گمان قصص پیامبران در این میان بیش از همه جلوه می کند برای مثال بخش قابل توجهی از زیبایی و فربهی آثار ادیبان و عارفانی مثل نظامی، سنایی، خاقانی، سعدی، مولوی، حافظ و... مرهون این قصص است.

داستان حضرت یوسف (ع) نیز از جمله این داستانهاست که از آغاز شعر فارسی تاکنون دستاویز ادیبان و شعرای ما قرار گرفته است و شاید بتوان به جرأت گفت که همه بزرگان ادب ما به گونه ای از این داستان بهره برده اند.^۱ این نوشتار نیز سعی دارد تا به بازتاب این

۱- لازم به ذکر است که در برخی از دیوان های شعری نظیر دیوان فلکی شروانی، مهستی گنجوی، شرفنامه و شاهنامه فردوسی، نیز در برخی متون عرفانی مثل: صدمیدان، منازل السائرین، نور العلوم، چهل مجلس، مقامات ژنده پیل و رسائل خواجه عبدالله انصاری نامی از یوسف به میان نیامده است.

داستان در ادب فارسی خصوصاً امهات متون پردازد و نویسنده به این منظور کوشیده تا ابتدا به جستجوی داستان از میان آیات و تفاسیر و قصص پردازد و بنابراین زوایای داستان را براساس قدیمی‌ترین تفاسیر^۱ به شرح و تفصیل بیان کرده است چنانکه نکته‌ای از داستان یوسف نمانده که از آن به شرح یا به اشاره سخنی در میان نباشد و لذا خواننده را از مراجعه مستقیم به این منابع کاملاً بی‌نیاز می‌کند.

بر داستان یوسف (ع) جدا از تفاسیر کاملی مثل تفسیر طبری، کشف الاسرار، روح الجنان، تفسیر جلاءالاذهان (گازر) و... تفاسیر مستقلاً نیز نوشته شده است مثل تفسیر «حدائق الحقایق»^۲ اثر معین‌الدین فراهی و نیز «الستین الجامع للطائف البساتین» از احمد بن محمد طوسی که به گونه‌ای عارفانه نوشته شده است و نویسنده آن به کشف الاسرار نظر داشته است.^۳

-
- ۱- در برخی از متون تفسیری قدیمی که ارزش ادبی نیز دارند از آنجا که این متون افتادگی دارند و کامل به دست ما نرسیده‌اند امکان استفاده از آنها در زمینه داستان یوسف نبود نظیر تفسیری بر عثری از قرآن مجید. تفسیر کمبریج، تفسیر موزه پارس، تفسیر پاک و تفسیر پهلوی میان شعر هجایی و عروضی.
 - ۲- این تفسیر بسیار مفصل و مشروح نوشته شده است و گاه حاوی مطالبی است که چنان غیرممکن می‌نماید که حتی خواننده را در باور سایر موارد داستان و نکات حکمی آن دچار تردید می‌کند، برای مثال در جایی می‌نویسد که هودنامی که توصیف یوسف را در صحف شیت دیده بود مشتاق دیدار او بود پس برادران و سیله وصال او با یوسف شدند که شاید هم این مطلب برای توجیه کار برادران و ملایم کردن داستان است تا خواننده نسبت به برادران کمتر دچار احساس تنفر گردد.
 - ۳- تفاسیر مستقل دیگر بسیاری برای سوره نوشته شده است که البته به شهرت این دو تفسیر نیست و از برخی تنها نامی باقی است و اغلب متعلق به ادوار اخیراند مثل: احسن القصص قشیری (به نقل الذریعه، ج ۴ ص ۳۴۵ و طبقات اعلام الشیعه، ج ۱۲، ص ۵۵۸)، الزهرالانیق از ابن جوزی، زهرالکمام از عمر بن ابراهیم انصاری، احسن القصص از میرک بخاری (احتمالاً متعلق به دوره صفویه)، احسن القصص از عبدالغفور الختلائی، تفسیر سوره یوسف از علی بن نجار شوشتری (۱۱۶۸) که به تصحیح میرحاشم محدث رسیده و چاپ شده است، احسن القصص از ملامعین جوینی از عرفای عصر قاجار (متعلق به عصر ناصرالدین شاه)، تفسیر سوره یوسف از ابراهیم بن سید محمدتقی دلداز عالم هندی (۱۳۷۰)، تفسیر سوره یوسف از سیدعلی بن ابوالقاسم بختیاری اصفهانی (۱۳۱۲)، اسرار العشق از اسدالله ایزدگشای، تفسیر سوره یوسف از مظفرحسین فتوحی گرمانی، تفسیر سوره یوسف از محمدتقی اشراقی (۱۳۶۷ شمسی)، تفسیر سوره یوسف از یعقوب جعفری، تفسیر سوره یوسف با بهره‌گیری از تورات و نوشته‌های یهود از مراد اورنگ و بسیاری تفاسیر مستقل دیگر از این سوره که به صورت نسخ خطی موجود است و نیز تفاسیر مستقل سوره به زبان ترکی از جمله احسن القصص از سید حسین عارف رومی، تفسیر سوره یوسف از محمود سامی رمضان اوغلی (۱۹۸۳)، محمد سری پاشا ابن صالح الکریدی حنفی (۱۳۱۳) و تفاسیر عربی سوره که تعدد این کتب نشان از اهمیت سوره و جذابیت آن برای مردم در ادوار مختلف دارد.

در بحث تفسیری داستان یوسف چنانکه گفتیم اساس کار ما قدیمی‌ترین و کامل‌ترین تفاسیر بود چه اغلب مفسران بعد به گونه‌ای سخن متقدمین را تکرار کرده‌اند و تفاوت‌های بسیار نامحسوسی بین آنها وجود دارد.

نخستین مفسران مثل طبری به اصل داستان یعنی قرآن و تورات مقیدتر بوده‌اند و اگر در اضافات نگشته‌اند، به عنوان مثال در این تفسیر در مورد زلیخا و انجام کارش سخنی در میان نیست و احتمالاً موضوع جوان شدن زلیخا و همسری او با یوسف را مفسران دوره‌های بعد عنوان کرده‌اند. و هر چه بیشتر می‌رویم این شاخ و برگ‌ها بیشتر می‌شود چنانکه مفسران مثل یک داستان نویس حرفه‌ای اجزای موجز داستان را به طور مفصل یاد کرده‌اند و اصلاً ایجاز قرآن باعث شده تا بتوانند به خلاقیت در داستان‌گویی و شرح و بسط آن دست بزنند چنانکه عزل عزیز مصر و خمولی زلیخا در قرآن نیامده است و این شرح در تفاسیر چنان ادامه می‌یابد که حتی گاه داستان را غیر قابل باور می‌کند. لذا نقل از آنها گاه ایجاد شک می‌کند و حکایات بی منطق آنها را باید با استدلال بسیار توجیه کرد. البته باید گفت که منبع بسیاری از تفاسیر قصه یوسف، اسراییلیات است.

با این توضیح ترجمه تفسیر طبری، تفسیر ابوالفتح رازی و کشف الاسرار متون اصلی تفسیر به حساب می‌آمد که مورد بررسی قرار گرفت. همچنین مجمع البیان طبرسی به چند دلیل مورد مطالعه قرار گرفت اول آنکه نویسنده آن شیعه است و متن تفسیر متعلق به قرن ششم است و قدمت دارد، ضمن اینکه طبرسی با نقل آنچه دیگران در مورد یوسف آورده‌اند (با سند و مدرک) خود نیز به تحلیل وقایع پرداخته و به تناسب، روایات بسیاری از معصومین یاد کرده است.

از تفاسیر عربی متعلق به این دوره نیز استفاده شد چنانکه از تفسیر سوره یوسف^۱ اثر

۱- محمد غزالی در تفسیر خود از سوره، جنبه‌های عرفانی اثر را بیشتر در نظر دارد مثلاً فصلی را به فراق و اشعاری در این زمینه اختصاص داده است و با آوردن آیات سوره یوسف و اشاره به معنی آن و تفسیر کوتاهی از آیه که شبیه تفاسیر قبل از اوست به روایاتی که متناسب با آیه است می‌پردازد. مثلاً وقتی صحبت از عدم می‌شود از علم پیامبران می‌گوید و وقتی از رؤیا سخن گفته می‌شود از رؤیای صادق یاد می‌کند یا در مورد ظلم، اشعاری درین خصوص و در بخش برادران یوسف روایاتی را از پیامبر در مورد حسد می‌آورد. وی

امام محمد غزالی و «بحر المحجة فی اسرار المودة» اثر احمد غزالی بسیار بهره‌مند شدم.^۱

همچنین سخنانی از مشایخی چون ذوالنون مصری، سهل تستری و شبلی نقل می‌کند و حکایاتی از باب تداعی معانی (و نه مستقیماً مربوط به داستان) در مورد صبر، نفس، ایمان می‌آورد و یا جایی که صحبت از شهادت دادن گرگ است از شهادت جوارح در قیامت می‌گوید.

احمد غزالی نیز در بحر المحجة به شیوه امام محمد غزالی کار کرده است. وی نیز با دیدی عرفانی به داستان می‌نگرد برای نمونه وقتی برادران، یوسف را از پدر طلب می‌کنند تا او را با خود به صحرا ببرند فصلی در باب فراق می‌گوید و اشعاری عربی در تأیید مطالب می‌آورد:

لا ابتلی الله عاشقا بالفراق
لو وجدنا الی الفراق سبیلاً
ان طعم الفراق مر المذاق
لا ذقنا الفراق طعم الفراق

و به ذکر داستانهایی از حلاج، رابعه و... و بیان احادیث و روایات و مسائل اعتقادی در جای‌جای اثر خود می‌پردازد برای مثال وقتی یعقوب با خیر مرگ یوسف روبه‌رو می‌شود و می‌گوید فصرٌ جمیل فصلی در باب صبر و انزاع آن می‌گوید و یا آنجا که یوسف به مالک‌بن زعر می‌گوید من بنده این برادران هستم بحث عبادت انواع بندگی را مطرح می‌کند و در بحث از فاش شدن گناه زلیخا از سترعیب سخن می‌گوید و یا در شرح آیه لاجد ریح یوسف می‌گوید:

«قال النبی صلی الله علیه و سلم ان الله تعالی رباً تهبّ وقت الاسحار فتحمل الاذکار و الاستغفار الی الملك الجبار و تحمل انین المذنبین الحارِب العالمین فیقال لها رسول العشاق الریاح مختلفه ریح الالفه و ریح القربة و ریح التوفیق...»

بحر المحجة فی اسرار المودة ص ۱۵۳

۱- کتب دیگری نیز در مورد داستان یوسف نوشته شده است که از جمله آنان «انس المریدین و شمس المجالس» اثر خواجه عبدالله انصاری است که نسخه خطی آن در هند است. نقل از صدمیدان، نشر طهوری، چ دوم، ۱۳۶۰، ص ۹.

در زمان ما نیز کتبی در مورد یوسف و داستانش نوشته شده است از جمله «جمال انسانیت» اثر عالی نجف آبادی که وی در نوشتن این کتاب از تفسیر عیاشی و جامع البیان طبری، مجمع البیان و... استفاده کرده که از آنجا که من مستقیماً از این تفاسیر بهره برده‌ام و نویسنده این کتاب به تفسیر اجتماعی سوره پرداخته است کستر بدان پرداخته‌ام. نویسنده سعی کرده که اتفاقات داستان را به گونه‌ای منطقی تحلیل کند و بیشتر به یک روان بلند می‌ماند که بر اساس سوره یوسف نوشته شده است مثلاً در بخشی از کتاب در مورد طرح توطئه برادران می‌خوانیم: «در جلسه مشورت که کاملاً محرمانه بود و سخنان آنان بر محور نگوشتن از پدر و چاره جویی برای تبعیض دور می‌زد، از هر گونه سخن گفتند. احساسات تند آنان طغیان کرده و بر عقل و بصیرتشان غالب گشته و در حال عصبانیت که غالباً تصمیمات غلط گرفته می‌شوند می‌خواهند راجع به مطلب مورد بحث تصمیم بگیرند. گاهی سخن از کشتن یوسف معصوم پیش می‌آید و زمانی از تبعید وی به یک نقطه نامعلوم گفتگو می‌شود و احیاناً به حکم غریزه فطری و تربیت خانوادگی، بزرگی گناه قتل و تبعید در نظر آنان مجسم می‌شود و در عین عصبانیت وجدانشان از آلوده شدن به گناه ناراحت می‌شود و برای رفع این ناراحتی به خود نوید توبه می‌دهند. یوسف عزیز چه خبر دارد که در غیاب وی چه سخنان جنایت‌آمیز و خطرناکی درباره قتل یا تبعیدش به میان آمده...» جمال انسانیت. نشر دانش اسلامی، چ یازدهم، ۱۳۶۴، ص ۲۸ و ۲۹.

کتاب دیگر «ماه کنعان» اثر زین الدین جعفر زاهدی استاد دانشگاه مشهد است. نویسنده در جای‌جای داستان از اشعار حافظ و مولوی استفاده کرده است. وی نیز قصه را قدم به قدم با آوردن آیات قرآن تعریف می‌کند و به تناسب شعر می‌آورد چنانکه در وداغ یعقوب از یوسف وقت فرستادنش با برادران گوید:

در رفتن جان از بدن گویند هر نوعی سخن
من خود به چشم خویشتم دیدم که جانم می‌رود

و اما از جمله کتب منبع ما در این نوشتار کتب قصص الانبیاء و نیشابوری^۱ که البته مطالب این کتاب هم نظیر تفاسیر است و نویسندگان متأخر این کتب از متقدمین این نوع، به تقلید سخن گفته‌اند لذا مطالب قصص قدیمی‌تر در منابع قصص دوره‌های بعد آمده است پس ما در انتخاب کتب قدمت آنها را در نظر داشتیم چنانکه در متون صوفیانه نیز از شرح تعریف به عنوان قدیمی‌ترین متن فارسی صوفیانه یا کتب تاریخی قدیمی^۲ مثل اخبار الطوال (قرن سوم)، تاریخ یعقوبی و طبری (قرن سوم و چهارم)، ثعالبی (قرن چهارم و پنجم)، مجمل التواریخ و القصص (قرن پنجم و ششم) استفاده شده است.

مطلب دیگری که بیان آن ضروری به نظر می‌رسد اینست که از آنجا که داستان یعقوب با داستان یوسف پیوندی عمیق دارد و این هر دو از پیامبران بنی اسرائیل‌اند و شرح حال هر دو در تورات به تمامی آمده است و بسیاری از مفسران ما تحت تأثیر مطالب تورات بوده‌اند

وی مثل یک واعظ به شرح داستان یوسف پرداخته است و در ضمن تفسیر از آوردن حکایات و اشعار موعظه گونه درج نمی‌کند برای مثال:

با دو قبله در ره توحید نتوان رفت راست یا رضای دوست باید یا هوای خویشتن
که آوردن این اشعار متناسب بر لطف کار او افزوده است.

کتب دیگری نیز در ساده‌نویسی داستان یوسف و زلیخا از قدیم نوشته شده با عناوینی مثل یوسف و زلیخا از محمدباقر خراسانی، قصهٔ پرماجرایی یوسف و زلیخا از محمد تمدن، قصهٔ شیرین یوسف و زلیخا از عباس رجبی، عشاقنامه از جمشید صداقت‌زاد، قصهٔ یوسف از کیوان قزوینی، اشک زلیخا از علی رضوی‌زاده، حسن یوسف از رضا صدر، یوسف و زلیخا از محمد شعبانی، یوسف و زلیخا از هیترا مهرآبادی، یوسف و زلیخا از حمید عبدی، یوسف و زلیخا از رضا خلیلی که اغلب آنها به بازنویسی داستان به زبان عامیانه و ساده پرداخته‌اند و اثر تحقیقی به حساب نمی‌آیند. در برخی از آنها گاه به ذکر امثال شعری اقدام شده است مثل یوسف و زلیخا، از محمد تمدن و یوسف و زلیخا از محمد زرنگار که به ماجرای یوسف در روایات عبرانی پرداخته است. و کتبی نیز به زبانهای ترکی و کردی در مورد این داستان نوشته شده مثل یوسف و زلیخا از محمدامین هورامانی، و یوسف در آینهٔ تاریخ اثر توماس مان ترجمهٔ ذبیح‌الله منصوری که این کتاب به گفتهٔ مترجم باعث آشنایی مردم دنیا با اطلاعات جامعی در مورد یوسف شد. و ترجمه‌هایی که از یوسف و زلیخا به کردی، فرانسه، روسی، ترکی و انگلیسی شده است و در کتابخانهٔ ملی موجود است. همچنین داستان یوسف و زلیخا به گفتهٔ دکتر خیامپور به زبانهای هندوستانی نیز نوشته شده و این تألیفات شش‌تاست که دو تا از آنها به زبان اردو و دو تا به پنجابی یکی به هندی و یکی به گجراتی است. (یوسف و زلیخا، خیامپور، ص ۸۲)

۱- نیشابوری از اغلب قسمت‌های داستان نتیجه‌گیریهای عرفانی جالبی کرده است از جمله در ماجرای صاع نهادن یوسف در بار بنیامین در مورد قیامت سخن می‌گوید.

۲- در کتب تاریخی داستان یوسف بسیار موجز آمده است و حوادث به قرآن ارجاع داده شده است مثل تاریخ یعقوبی و تاریخ گزیده که البته تنها برای آنکه مطلبی در مورد یوسف ناگفته نماند این کتب هم مورد مطالعه قرار گرفته‌اند.

ما با بهره از آنچه در «قاموس کتاب مقدس» و «تورات»^۱ در مورد آنها آمده بود و البته تحقیقات کسانی مثل عبدالرسول خیامپور به ذکر تشابهات و اختلافات میان داستان در قرآن و تفاسیر و قصص از یکسو با تورات (در نکته به نکته داستان و نه به صورت فهرست وار) پرداخته‌ایم. در یک نگاه کلی تفاوت داستان یوسف در قرآن با تورات در کمیت آنهاست چنانکه هر چه در تورات از این داستان به تفصیل سخن در میان است در قرآن بی نهایت موجز بیان شده است گرچه بعدها مفسرین آن را شرح و بسط بسیار داده‌اند «ولی نباید تصور کرد که این اضافات از نظر انکشاف قصه مابین قرآن و تورات فاصله ایجاد کرده و آن دو را از همدیگر دور ساخته است بلکه بر عکس همین اضافات سبب شده است که این دو کتاب به همدیگر نزدیک‌تر گردند زیرا اکثر آنها در خود تورات یا تفاسیر و توضیحاتی که بر آن نوشته شده است موجود است چنانکه حتی بعضی قسمت‌ها که در قرآن هست ولی در تورات نیست گاهی در این کتابها دیده می‌شود و این هم کاملاً طبیعی است زیرا هر دو کتاب از یک منشأ نشأت یافته و هر دو پیغمبر از یک سرچشمه الهام گرفته‌اند»^۲

تفاوت عمیق دیگری که از این مقایسه به دست می‌آید بین شخصیت‌های داستان است از جمله یوسف. یوسف کنعانی شخصیتی بی روح، خشک، غیر قابل انعطاف و سوداگرست در حالی که یوسف مکی بحسن خلق و خلق را با هم دارد و ویژگیهای اخلاقی منحصر به فردش همه چیز و همه کس را تحت الشعاع قرار می‌دهد. برای مثال یوسف کنعانی با دیدن برادران قصد تلافی دارد پس شمعون را گروگان می‌گیرد و با تهدید برادران را به کنعان می‌فرستد تا بنیامین را با خود به مصر بیاورند در حالی که یوسف مکی با بهانه آنها را مرهون خویش می‌کند (بضاعتشان را در بارشان می‌گذارد) و در واقع این از ریزه کاریهای داستان است که یوسف با تمهید آنها را وادار به بازگشت می‌کند و سپس موضوع کیل را مطرح می‌کند، به آنها تهمت جاسوسی و دزدی می‌زند و سرانجام به دیدار یعقوب نائل می‌شود.

۱- البته میان مطالب تورات و قاموس کتاب مقدس گاه اختلاف هست.

۲- یوسف و زلیخا، عبدالرسول خیامپور، ص ۱۳.

به هر روی در قرآن بسیاری از حکایاتی که در تفاسیر وجود دارد نیامده که ازین موارد برخی عیناً متأثر از تورات است و برخی شاخ و برگهایی است که مفسران به داستان داده‌اند.



اما کاربرد و تأثیر قصه‌های پیامبران در ادبیات فارسی به تنوع اندیشه‌های شعرا و ادبای ما بستگی دارد چنانکه شعرای مداح از این مایه‌های تلمیحی در جهت مدح و دریافت صله از امرا و پادشاهان استفاده کرده‌اند و امثال حافظ و سعدی و مولوی نگاه متفاوتی به آنها دارند.

در مورد داستان یوسف با توجه به اینکه به دوره خاصی محدود نمی‌شود و در کل ادبیات مورد بررسی قرار گرفته است لذا در اینجا به تفکیک ادوار شعر فارسی و نوع تأثیرپذیری از داستان در هر دوره می‌پردازیم.

در محدوده سبک خراسانی و شعر تا قرن ششم این تأثیر اغلب به شعرای مداح مربوط می‌شود که در نگاهی کلی به نظر می‌رسد که بدون افت و خیز و کمایش مشابه یکدیگر باشد. (بجز شاعری با تفکرات منوچهری که تنها دو مورد ازین تأثیر را دارد که در وصف طبیعت (که محتوای کلی اشعار اوست) از داستان بهره جسته است) سبک و سیاق کار شعرای فارسی گوی قرن ششم نیز در برخورد با مایه‌های تلمیحی این داستان تقریباً مشابه هم است چون سبک، تفکر و نوع شعرشان (مدح، قصیده، و تا حدی غزل) یکی است و کمتر تفاوت محسوسی بین شعر آنها با شعرای خراسانی وجود دارد؛ ولی از آنجا که گاه بین شعرای این دوره نیز تنوع فکری (مثلاً تفکر زاهدانه) وجود دارد لذا موارد متنوع و جالبی در اشعار امثال نظامی، خاقانی و سنایی ازین بابت دیده می‌شود، چنانکه برای مثال یوسف در زندان یا یوسف در چاه در نگاه شاعر مدیحه گو مثال ممدوح است و شاعر حتی تا حد عدول از ادب شرعی هم پیش می‌رود ولی در عالم معرفت یوسف مثال جان و روح است که به دام تن و نفس گرفتار است.

گر تو را تاج و تخت باید و جاه چه نشینی مقیم در بن چاه
یوسف تو به چاه درمانده‌ست دل تو سوره سفه خوانده‌ست
رسمن از درد سراز و دلو از آه یوسف خویش را برآر از چاه^۱



در سبک عراقی با توجه به شیوع عرفان و رواج غزل، نگاه شعرا به ماجراهای داستان یوسف متفاوت از سبک خراسانی است. برای مثال در عالم تغزل و عشق همه جا نام معشوق در کنار یوسف ذکر می‌شود حال یا به موجب تشبیه یا به استعاره و در اغلب موارد به گونه‌ای بر یوسف ترجیح داده می‌شود که بخش عظیمی از تلمیحات شعرای غزلسرا به داستان به این مطلب اختصاص دارد و ما مفصل بدان پرداخته‌ایم.

در عرفان، زلیخا عشقی واقعی دارد و در مورد او از هوس سخن گفته نمی‌شود. او نماد یک عاشق واقعی و پیوسته بی‌گناه است و عشق او پاک معرفی می‌شود و شعرا (خصوصاً شعرای سبک وقوع) سعی در برائت ساحت او دارند و یکی از مضامین اصلی شعر صائب این است که زلیخا محق است و این یوسف است که در این کار تقصیر دارد زیرا به عنوان مثال دست ردّ به سینه عشق زده است. صائب دلیل گرفتار شدن یوسف را به زندان، بی‌توجهی به عشق زلیخا می‌داند.

در شعر فارسی تا قرن ششم از عشق زلیخا سخنی در میان نیست و مرتبه عشق قائل شدن برای زلیخا از قرن هفتم به بعد به تأثیر از عرفا در شعر فارسی دیده می‌شود و این مسئله در آثار کسانی مثل اهلای و صائب به عنوان نگاهی متفاوت قابل توجه است.

ربود در صف عشاق از آن زلیخا گوی که در محبت یوسف ز هیچ مرد نماند^۲
و به نظر می‌رسد که موضوع خواب دیدن زلیخا در کودکی و عاشق شدن او بر یوسف با

۱- حدیقه الحقیقه، ص ۱۷۹، عطار نیز گفته:

بر سر آئی از قعر چاه نفس از آنک

یوسف مصری سزای چاه نیست

(دیوان عطار، ص ۱۶۰)

۲- دیوان اهلای، ص ۲۲۵

توجه به رشد عرفان به عنوان راهی برای توجیه عشق زلیخا و عالی و الهی و پاک نشان دادن آن توسط امثال جامی در یوسف و زلیخایش مطرح می‌شود، بخصوص اینکه جامی خاطر نشان می‌کند که زلیخا چون در ابتدا از معنی بی‌خبر بود فقط صورت یوسف را دید و شیفته او شد و

از آن معنی اگر آگاه بودی یکی از واصلان راه بودی

ولی چون بود در صورت گرفتار نشد در اول از معنی خبردار^۱

و قدم به قدم به کمال عشق او اشاره می‌کند تا اینکه در پایان منظومه این زلیخاست که عشق یوسف را در مقابل عشق حق ناچیز می‌بیند و عشقش الهی می‌شود.

در عرفان از عشق زنان مصر به تلویح یاد می‌شود و در مقابل عشق زلیخا کم ارزش‌تر می‌نماید ولی در شعر فارسی زنان مصر هم نماد عاشق‌اند.^۲

در عالم عرفان شخصیت‌های داستان و ماجراها جنبه تمثیلی پیدا کرده فراتر از یک حکایت ساده هستند و این بخش دارای تنوع بسیار است. این نگاه تمثیلی در اشعار سنایی، عطار، مولوی (خصوصاً در کلیات شمس) و در ادوار بعد در اشعار قاسم انوار، صائب و صفای اصفهانی بیش از سایرین دیده می‌شود.

به هر حال از قرن ششم به بعد از داستان یوسف در مدح ممدوحین کمتر نام برده می‌شود و غلبه با غزل است.

تا قرن ششم شعرا در تشبیه ممدوح و معشوق به یوسف، بیشتر به مشخصه ظاهری‌اش یعنی جمال او چشم دارند و هر چه پیشتر می‌رویم جمال معنوی هم مشخصه دیگر او می‌شود و این دو توأمانی می‌شوند که در وجود معشوق نیز هست.

خدای یوسف صدیق را عزیز نکرد به خو برویی لیکن به خوب کرداری

نگاه شعرای مکتب وقوع مثل وحشی بافقی هم به داستان قابل توجه است. از آنجا که

۱- هفت اورنگ (یوسف و زلیخا)، ص ۵۰.

۲- ما در بیان تلمیحات داستان در عرفان به خاطر پیوند عمیق عرفان و شعر این دو تأثیر (تأثیر داستان بر عرفان و شعر) را از هم جدا نکردیم.

وی در اغلب غزلیاتش خود را نسبت به معشوق بی تفاوت نشان می دهد و حتی او را تهدید می کند که:

جستم از دام، به دام آر گرفتار دگر من نه آنم که فریب تو خورم بار دگر
حسن یوسف را هم بی اعتبار می داند زیرا معشوق یوسف اوست و او سر دیده ور شدن
مثل یعقوب را ندارد:

شوق یوسف اگرم ثانی یعقوب کند دارم آن تاب کز او دیده متور نکم^۱
و در آن ترکیب بند معروفش
دوستان شرح پریشانی من گوش کنید داستان غم پنهانی من گوش کنید
گوید:

نرگس غمزه زنش اینهمه بیمار نداشت سنبل پر شکنش هیچ گرفتار نداشت
اینهمه مشتری و گرمی بازار نداشت یوسفی بود ولی هیچ خریدار نداشت
اول آن کس که خریدار شدش من بودم
باعث گرمی بازار شدش من بودم

عشق من شد سبب خوبی و رعنائی او داد رسوائی من شهرت زیبایی او
بس که دادم همه جا شرح دلارایی او شهر پرگشت زغوغای تماشایی او...^۲
شاعر وقوعی بر معشوق منت دارد و بازار گرمی او را به واسطه عاشق (خود) می داند و
به طور ضمنی زلیخا را ذی حق معرفی می کند:
از عشق من، گر آن مه، افسانه شد چو یوسف

او جامه چاک آمد من سینه چاک گشتم^۳
و از عزت یوسف و بی نصیبی خود گله دارد:
یوسف عزیز مصر شد و ما ز شوق او حیران هنوز بر سر بازار مانده ایم^۴

۲- همان، ص ۲۷۳

۴- همان، ص ۲۲۷

۱- دیوان وحشی، ص ۱۰۷

۳- دیوان املی، ص ۲۹۲

و زلیخا ملامتی بود چه هنگام ابزار عشق و چه زمانی که پیر شد و به بازار سر راه یوسف نشست.

در شعر وقوعی یعقوب و زلیخا ذی‌حقند و عاشق صادقند و یوسف همچو معشوق بی‌وفا و معشوق حتی از او هم بی‌وفاتر است:
یوسف که از و آنهمه خونابه کشیدند

عاشق کش و بی‌باک بدین رنگ نبوده است^۱
در این تفکر، بینا کردن چشم یعقوب و رسیدن بوی پیراهن به او از جذبه یعقوب است نه معجزه یوسف و یا در مورد دلیل عزیز شدن یوسف که از منظر شعرای مختلف قابل تأمل است چنانکه می‌دانیم در سبک خراسانی این حسن یوسف است که باعث عزت او می‌شود چون مشخصه اصلی یوسف حسن اوست ولی در نگاه شعرای وقوعی، وفا و حسن ذاتی و معنوی او باعث این مسأله می‌شود زیرا شاعر از بی‌وفایی معشوق گله‌مند است پس نمونه می‌آورد که یوسف هم با همه حسنش به دلیل وفایش مورد توجه واقع شد پس تو هم این قدر بی‌وفایی نکن:

شاه حسن آن کس بود کاو را بود حسن و وفا

یوسف از خوبی به ملک حسن، شاهنشاه نگشت^۲
و از آنجا که دلیل محنت یوسف را نیز حسن او می‌دانند پس معشوق سرکش را متوجه بی‌ارزشی و ناپایداری حسن می‌کنند. و همین نگاه به داستان باعث می‌شود که یوسف (معشوق بی‌وفا) در داستان به بی‌وجهی به یعقوب در طول مدتی که در مصر است متهم شود.

سالها پرورد یوسف را به جان یعقوب زار

چون عزیز مصر گشت او را تمام از یاد برد^۳

اهلی شیرازی به عنوان نماینده این سبک، در تلفیق بخشهای داستان و مضامین شعر

عاشقانه (سنتهای ادبی در شعر غنایی) به طرزی زیبا و نو استادانه عمل می‌کند مثلاً وقتی از برتری حسن معشوق نسبت به یوسف سخن می‌گوید ماجرای بندگی یوسف را نیز (که مربوط به بخش دیگری از داستان است) مطرح می‌کند:

شاهِ حسنی سزد که گویی هست یوسف مصر زرخریده من^۱

لعل لب آمیخته شهدش به شیر یوسف از آن فتنه عهدش، بشیر^۲

شکست حسن تو بازار نیکوان ار نه هنوز فتنه یوسف در انجمن بودی^۳

هر چه از سبک عراقی پیش می‌رویم و به سبک هندی نزدیک می‌شویم توجه شعرا به

تلمیحات داستان در جهت خلق مضمون‌های تازه است:

خست چرخ که صد جامه اطللس دارد

تا به حدی است که پیراهن یوسف چاه است^۴

و در این شیوه از ریزترین مطالبی که در داستان یوسف آمده جهت خلق مضامین نو

استفاده شده است برای مثال:

عشق هیئات است در خلوت شود غافل ز حسن

نیست در زندان، زلیخا از مه کنعان جدا^۵

پرده‌پوشی دامن آلودگان را لازم است

چاک در پیراهن یوسف چه محتاج رفوست^۶

و شاعر به ارتباط مسائلی که گاه از چشم هر کسی پنهان است دست می‌زند مثلاً ارتباط

نیل و یوسف:

یوسف من زیر لب تا کی گذاری خال نیل این کبوتر در خور چاه زنخدان تو نیست^۷

که درین بیت از ارتباط معشوق و نیل بر چهره نهادن او جهت دفع چشم زخم با ارتباطی

۱- همان، ص ۶۳۶.

۲- دیوان صائب، ج ۲، ص ۷۵۳

۳- همان، ج ۲، ص ۵۵۰

۴- دیوان اعلی، ص ۵۳۳.

۵- همان، ص ۳۸۱

۶- همان، ج ۱، ص ۸.

۷- همان، ص ۶۵۳.

(مراعات النظیری) که بین یوسف و نیل در داستان (به لحاظ بودنش در مصر) هست نباید غافل شد. (آیا از نیل استفاده کردن معشوق با توجه به تشابه او به یوسف در حسن، ارتباطی به ارتباط نیل و یوسف دارد و از آنجا گرفته شده است یا تنها به دلیل همانمی این نیل با آن نیل چنین گمانی در ذهن ایجاد می شود؟)

این نگاه متفاوت شعرای مورد نظر ما تا جایی است که پاسخهایی که به برخی شبهات داستان و سؤالاتی که در کل ماجراها در ذهن آدمی ایجاد می شود، می دهند بسیار متفاوت از شعرای قبل از آنهاست به عنوان مثال صائب بر خلاف همه شعرا که تنها حسد و ظلم برادران را منکوب می کنند یکجا همین سیلی اخوان را باعث عزت یوسف می داند:

روی یوسف تا کبود از سیلی اخوان نشد.

همچو روی نیل بر مصرش روان، فرمان نشد^۱
یا پیوسته از محاسن غربتی که یوسف در پی این ماجراها بدان گرفتار شد می گوید:

شد یوسف آنکه رشته حب الوطن گسیخت

آمد برون ز چاه کسی کاین رسن گسیخت^۲
تا برآمد از وطن یوسف، عزیز مصر شد

دانگ، گوهر در زمین پاکِ غربت می شود^۳
سفر کن تا چو یوسف شمع امیدت شود روشن

که گردد کور هر کس رو به دیوار وطن دارد^۴
که البته این مطلب (یعنی بحث ارزش و حسن غربت و سفر) را با توجه به تغییری که در اوضاع ادبی جامعه ایران در عصر صفوی ایجاد شده بود باید در نظر گرفت ضمن این که این نگاه شخصی شاعر به تلمیحات داستان است (مثل موضوع تفاخری که تا قرن ششم در تلمیحات شعرا از داستان وجود دارد) لذا صائب با توجه به رنجی که در وطن می کشد در ترغیب به جلای وطن می گوید:

۲- همان، ج ۲، ص ۹۱۲.

۴- همان، ص ۱۴۲۶.

۱- دیوان صائب، ج ۳، ص ۱۱۹۹.

۳- همان، ج ۳، ص ۱۳۱۶.

ز چاه افتادن یوسف همین آواز می‌آید که در صحرائی پر چاه و وطن فهمیده نه پا را^۱ و به عنوان نمونه دیگری از تفاوت در پاسخ به سؤالات داستان، شعرای مورد نظر ما برخلاف شعرای سبک خراسانی که همه جا بحث جاه و چاه را با هم مطرح می‌کنند و چاهی بودن یوسف را امتیازی می‌دانند که باعث عزت او شده، گاه چاهی و زندانی بودن یوسف را (در مقابل معشوق که پیوسته ازو سرست) نقصی برای او می‌دانند: من چه کارم با حدیث یوسف زندانی است بسنده آن سرو آزادم که از مکتب رسد^۲ و یکدسته تعابیر ازین زاویه (خلق مضمون) در شعر راه یافته است مثل پیراهن عصمت، شیخون هوس:

مباش ای پاکدامن از شیخون هوس ایمن کزین بی‌آبرو پیراهن یوسف رفودارد^۳
یا ترکیب «دست انداز شوق» که خودش توجیهی برای زلیخاست (یعنی نظر شاعر را در مورد ماجرا باز می‌گوید):

دامن پاکان ندارد تاب دست انداز شوق بوی پیراهن ز مصر آخر ره کنعان گرفت^۴
و یا اینکه صائب به جای زلیخا از واژه تهمت، هوس یا عشق استفاده می‌کند.

از آنجا که مسأله خلق مضمون اصلی‌ترین دغدغه صائب در استفاده از داستان یوسف است لذا صائب نماینده و پیشرو یک نگاه نو و متفاوت از شعر پیشینیان نسبت به داستان است برای مثال در بیان تفاوت تأثیر از ماجرای جوان شدن زلیخا در شعر باید گفت این ماجرا در شعر شعرای سبک خراسانی جهت وصف طبیعت و ممدوح بیشتر جلوه دارد حال آنکه صائب دلیل این ماجرا را به قضیه عشق و انتقام عشق از یوسف و ورق گردانی عشق مربوط می‌کند و دلیل دیگر این توجیه به خاطر این است که در شعر او رنگی از عرفان هم هست و در خلق مضامین از نکات عالی عرفان هم سخن می‌گوید:

کار با جذبه عشق است عزیزان ور نه بوی پیراهن یوسف گرهی بر بادست^۵

۱- دیوان صائب، ج ۱، ص ۱۷۱.

۲- همان، ج ۲، ص ۶۹۵.

۳- پیشین، ج ۳، ص ۱۲۲۰.

۴- همان، ص ۷۱۷.

و به عنوان نمونه دیگر «استغنا از خلق» مضمون بسیاری از اشعار اوست:

چون زلیخا نیست چشم من به تشریف وصال

جامه پوشیده من بوی پیراهن بس است^۱

خمار آلوده یوسف به پیراهن نمی سازد

ز پیش چشم من بردار این مینای خالی را^۲

یعنی عاشق تمامیت خواهست چه:

هر که قانع شد به بوی گل ز گل در پرده ماند

بوی پیراهن حجاب یوسف سیمین تن است^۳

صائب شارح سخنان مولوی در عشق است منتها با نگاه مضمون ساز خودش و از امثال

شیخ اشراق هم متأثر بوده است برای نمونه آنچه شیخ اشراق از برادری حسن و حزن و

عشق در رساله عشق خود می گوید صائب در اشعاری که در مورد توجه زلیخا به یوسف و

وصال این دو گفته ازین مطلب (غیرمستقیم) یاد کرده است:

عشق هیئات است در خلوت شود غافل ز حسن

نیست در زندان زلیخا از مه کنعان جدا^۴

حسن را در عشق می جوید دل دانا می

بوی یوسف از گریبان زلیخا می کشد^۵

و با توجه ویژه ای که به زلیخا در داستان دارد علی رغم ابیاتی که شبیه شعرای دیگر در

دفاع از پاکدامنی یوسف و محکوم کردن زلیخا دارد (البته بر خلاف آنان زلیخا را مستقیماً

مورد طعن قرار نمی دهد) مثل:

یوسف من از زلیخا مشربان دامن بکش سر به کنعان حیا چون بوی پیراهن بکش^۶

به قصد شکار مضمون (متفاوت با بیت بالا) می گوید:

۲- همان، ج ۱، ص ۲۱۹.

۱- دیوان صائب، ج ۲، ص ۵۰۹.

۴- همان، ج ۱، ص ۸.

۳- همان، ج ۲، ص ۵۳۴.

۶- همان، ج ۵، ص ۳۵۲۴.

۵- همان، ج ۳، ص ۱۲۰۱.

هر که پیراهن به بدن نامی درید آسوده شد بر زلیخا طعن ارباب ملامت بار نیست^۱
و تفاوت دیگر نگاه او به داستان (برای مثال) نسبت به صباست که از آنجا که بوی
پیراهن را با خود دارد همه شعرا او را نوید بخش و محرم راز می دانند ولی صائب مضمون
نویی می سازد که:

ای صبا بی مروت برق تازی واگذار روح بیمار زلیخا همره پیراهن است^۲
مطلب قابل توجه دیگر در مورد استفاده از تلمیحات داستان در سبک هندی و محدود
آن دوره، توجه به امثال و حکم و مضامین حکمی داستان و ساختن ارسال الماثالیهای ماندگار
و زیبا در قالب اشعارست. برای مثال اهلی گفته:
از آن در دیده یعقوبش غم یوسف غبار آرد

که عشق آموختن پیرانه سرکوری به بار آرد^۳
به هر حال بین شعرای دوره اول شعر فارسی در تلمیحات نگاهها تقریباً مشابه است و
به صورتی مستقیم به داستان اشاره می کنند و تفاوت در نگاه و تنوع در نوع آوردن تلمیحات
در شعر از دوره دوم (با شیوع عرفان و رواج غزل) آغاز و در سبک هندی و سالهای حدود
آن بیشتر دیده می شود.

- اما در دوره بازگشت ادبی هم به زوایای داستان نگاه دقیقی صورت گرفته برای مثال این
مطلب که زلیخا برای دیدن یوسف به زندان می رفت:

مرا در حبس زندان صفاهان دریغا کاش بودی یک زلیخا^۴
البته شعرای این دوره نوآوری بی در زمینه تلمیحات ندارند و اگر ممدوح خویش را
توصیف می کنند به تقلید از شعرای دوره نخست او را یوسف لقا می دانند. سروش
اصفهانی گوید:

ای که تو را حق جمال یوسف داده است حکمت داوودی و جلال سلیمان^۵

۱- همان، ص ۱۷۶.

۲- دیوان شفایی، ص ۲۰.

۳- دیوان صائب، ج ۲، ص ۶۳۱.

۴- دیوان اهلی، ص ۲۰۰.

۵- دیوان سروش، ص ۳۱۸.

یا:

تو یوسفی و من ابن یامین خیز از تو دعا و از من آمین^۱

و اگر خواسته‌اند نوآوری کنند دلچسب نیست:

داستان من و احسان تو از روی قیاس

قصه یوسف و آن بوی خوش پیرهن است^۲

ولی نکته ممتاز این شعرا در تأثیرپذیری از داستان، نگاه دینی آنها به ماجراهای داستان است که اگر چه خاص این دوره نیست مثلاً اهلی شیرازی گوید:

صد یوسف آورد به خریداربت ز شوق جان عزیز بر سر بازار یا علی^۳
و:

دیده یعقوب کز هجران یوسف بسته شد

هجر او و صلی است از هجران زین العابدین^۴

بابا فغانی نیز نمونه‌هایی درین خصوص دارد:

چو پیش آرد شهید کربلا پیراهن خونین

بود رنگ قمیص از خون یوسف، شهرتی کاذب^۵

ستم آن بود کز انگور مأمون بر امام آمد

نه آن تلخی که بود از میوه دل، پیرکنعان را^۶

ولی در دوره مورد بحث ما شدت بیشتری دارد مثلاً سروش اصفهانی آل رسول را

نجات دهنده یوسف از چاه و محنت می‌داند و شفایی اصفهانی علی (ع) را تنها کسی

می‌داند که می‌تواند یوسف را از چاه برکشد. البته از آنجا که درین دوره ادبیات مدحی به

تقلید از سبک خراسانی دوباره باب می‌شود نوآوری درین زمینه هم دیده نمی‌شود یعنی

به همان مضامین قبلی رنگ دینی می‌زنند و مثلاً به جای ممدوح نام یکی از شخصیت‌های

۲- دیوان سروش، ص ۴۵۶.

۴- همان، ص ۵۲۰

۶- همان، ص ۷

۱- دیوان آذر، ص ۵۰۲

۳- دیوان اهلی، ص ۵۰۹

۵- دیوان بابا فغانی، ص ۱۱

دینی را می‌گذارند. و این شخصیت‌ها را بر یوسف و یعقوب ترجیح می‌دهند (چنانکه در شعر امثال نظامی آنکه بر یوسف برتری داده می‌شود پیامبر اکرم است و ما به تفصیلی از این مطلب در جای خود سخن گفته‌ایم)

یوسف رکابدار و سلیمان جنبه‌کش
موسی سلاح‌دارش و عیسی سپاهدار^۱
یا به عنوان مثال حزن یعقوب در مقابل حزن امام حسین و قصه دردناک شهادت او ناچیز می‌نماید.^۲

۱- دیوان سروش، ص ۵۸

«و جالب است که در بیان این ترجیح و با داشتن این نگاه دینی (در میان کتبی که پیرامون داستان یوسف نوشته شده است) کتبی وجود دارد که مشخصاً داستان یوسف را بستر مناسبی برای گریز به ماجرای کربلا قرار داده است مثل احسن القصص نوشته میرک بخاری که در عهد صفوی نوشته شده و نیز یوسف و زلیخا از احمد کاتب یزدی که شامل برخی مراثی امام حسین است یا یک مقدمه، خاتمه و ۱۲ فصل شامل داستان یوسف و گریزهایی مناسب احوال سیدالشهدا که نسخ آن در موزه بریتانیا، دانشگاه تهران و حضرت عبدالعظیم موجود است.

و نیز یوسفیه از محمدعلی بن زین‌العابدین علویچه‌ای (۱۳۸۰) در احوال یوسف و تشبیه او به امیر و حسین، یوسفیه از میرزا هادی نائینی ترجمه کاتب محمدکاظم بن محمدجعفر استرآبادی و تقدیم به فتحعلی‌شاه در مورد قصه یوسف و تطبیق آن با حوادث کربلا. این کتاب با این ابیات آغاز می‌شود:

خواهم از یوسف کنم وصفی بیان	تا حدیثی آورم اندر میان
متصل از او زبان من به کار	حرف یوسف هست نقل مستعار
خوشتر آن باشد که سر دلبران	گفته آید در حدیث دیگران
من به نقل یوسفم اندر سخن	هست مقصودم حسین ممتحن
ای حسین ای یوسف مصر وفا	صد هزاران یوسفت بادا فدا
آنچه در قرآن یوسف داستان	داستان نبوت نزد راستان

وی شأن نزول سوره یوسف را نیز به ماجرای حزن پیامبر از مرگ حسین مربوط می‌داند چنانکه می‌نویسد: «روزی سید کائنات و خلاصه موجودات نشسته بود که امام حسن و امام حسین برکنار نشاندند لب بر لب امام حسن می‌نهاد و زمانی بر روی امام حسین که ناگاه جبرئیل از جانب ربّ جلیل در رسید و عرض کرد یا رسول‌الله! ایحبهما؟ آیا حسن و حسین را دوست داری. حضرت فرمود نعم اولادنا اکبادنا چگونه دوست ندارم که دو پاره جگر مانند. بعد از آن جبرئیل عرض کرد که ای سید جمیل، ملک جلیل می‌فرماید که ای حبیب من آگاه باش که یکی از دو فرزند ارجمند تو را به زهر از پا درآورند و دیگری را به تیغ بی‌دریغ سر بردارند. حضرت رسول چون این قضیه را شنید به گریه درآمد و فرمود من یقیناً بهما با جگر گوشگان من این بی‌حرمی که کند؟ جبرئیل عرض کرد جمعی باشند از امت تو با وجود اینکه دعوی ایمان کنند ایشان را بکشند به زاری. حضرت فرمود یومنون بی‌ویر چون شفاعتی و یقتلون اولادی ایمان به من آوردند و امید شفاعت از من دارند و با وجود این اولاد مرا می‌کشند. جبرئیل عرض کرد بلی یا رسول‌الله حضرت رسول از جفای امت بسیار گریان شد. جبرئیل برای خاطر تسلی آن حضرت پیغام الهی را به حضرت رسالت پناهی رسانید نحن نقض علیک...»

یوسفیه، ص ۲

بعد از آن شروع به نقل داستان یوسف با ذکر آیات سوره می‌کند و جای به جای به ماجرای کربلا گریز می‌زند

اَمْ لَيْسَ لايَا مِنْمِ يَعْقُوبَ حَزَن زان همی گریم بر این یوسف چو مزن^۱

سرگذشت یوسف و یعقوب را	شرح چاه و محبس دلکوب را
قصه یحیی و تیمار پدر	که بریدندش میان طشت، سر
چشم عبرت برگشا و باز بین	که کدامین قصه باشد دردگین
قصه شاه شهیدان با پسر	یا که از آن انبیای خوش سیر ^۲

در هر حال در دوره بازگشت به استثنای کسی مثل فروغی بسطامی شاعر مبتکری در کاربرد تلمیحات داستان کمتر سراغ داریم.

اما می‌رسیم به عصر مشروطه نگاه شعرای این دوره به داستان هم جالبست برای مثال عارف قزوینی گفته:

یوسف مشروطه ز چه بر کشیدیم آخ که چون گرگ خود او را دریدیم

به عنوان مثال وقتی از یهودا که مانع قتل یوسف می‌شود سخن می‌گوید از بی‌یار و یآوری امام حسین در کربلا می‌گوید (ص ۴) یا در جای دیگر گوید:

عشق، یوسف را عذاب ماه داد	زان زلیخا را غم جانکاه داد
عشق گویم فاش اندر کربلاست	عاشق شوریده سر از تن جداست

(ص ۶)

و یاری خواستن و التماس یوسف از برادران در ماجرای به چاه انداختنش را به یاری خواستن امام از دشمنان برای نشنگی فرزندش مربوط می‌کند (۸)

هر کدام از قسمتهای داستان یوسف با نام یک مجلس آمده است برای مثال مجلس چهاردهم: دادن یوسف پیراهن خود را از جهت پدر.

همچنین در حاشیه کتاب ترجیع‌بند محتشم کاشانی و چهارده‌بند شعر صباحی در مورد وقایع عاشورا آمده است این نسخه در کتابخانه ملی موجود است.

غیر از این کتاب یوسفیه: فتح‌الله شیبانی، یوسفیه مولوی خواجه عابد حسین، یوسفیه فارسی ملمع در مواعظ و اخلاق و تاریخ معصومین و مناقب و مصائبشان از مهدی‌بن عبدالهادی مازندرانی، یوسفیه در اصول عقاید و اعمال نماز از جمال‌الدین ابوعلی ماجد حسینی طهرانی (و یک یوسفیه در طب) نقل از الذریعه، ج ۲۵، ص ۳۰۲

و کتبی شبه و با این موضوع (داستان یوسف و گریز به کربلا) مثل احسن القصص به نثر از نویسنده‌ای گمنام متعلق به عصر صفوی (نقل از سمیع نفیسی در یوسف و زلیخا رضا خلیلی، ص ۹) و احسن القصص از ابوالقاسم خوئی (۱۳۲۳) شامل: احوال یوسف و گریز به شهدای کربلا به مناسبت حوادث داستان مثلاً وی بعد از بحث رسیدن یعقوب به یوسف ماجرا را با امام حسین مقایسه می‌کند و او را یعقوب کربلا می‌نامد.

پیرهنی در بر یعقوب دریدیم هیچ ز اخوان کسی حاشا ندارد^۱
 باید گفت که آشنایی با مظاهر تمدن غرب و بحث قانون و روحیه متفکر و انقلابی بشر
 امروز نگاه به این تلمیحات در شعرای آزادیخواهی مثل اقبال لاهوری را از همه مواردی که
 با آن (از ادوار شعر فارسی) آشنا شدیم متفاوت می‌کند برای مثال یکی از پایه‌های تفکر
 اقبال خودنگری و خودشناسی است می‌گوید:

در خودی کن صورت یوسف مقام از اسیری تا شهنشاهی خرام
 و هرچه پیشتر می‌آیم یعنی در دوره ما (معاصر) درصد کاربرد تلمیحات داستان کم
 شده و مضمون ابیات این شعرا (در صورت داشتن تلمیح) با شعرای ادوار گذشته یکی
 است و نکته جالب توجهی که حاصل نگاه متفاوت به داستان باشد در آن دیده نمی‌شود
 مثل اشعار شهریار.

در جمع‌بندی آنچه گذشت باید گفت که ما به تعداد شعرا نگاههای متفاوت به
 ماجراهای داستان داریم و حتی گاه از یک شاعر درجه سوم مثل سیف اسفرنگی بیت بلیغ
 و متفاوتی دیده می‌شود که قابل توجه است که شاید تعدد و تنوع این مسأله به خاطر تضادی
 است که در خود داستان موجود است یعنی داستان مجموعه‌ای از تضادهاست برای مثال
 خاصیت‌های چندگانه و متفاوت عشق در داستان جایی باعث محنت یوسف و حسد
 برادران، یکجا باعث تهمتی شدن او و زندانی شدنش و سرانجام زندانی شدن سبب اثبات
 بی‌گناهی و رهایی او و در پایان داستان باعث وصل یوسف و زلیخا می‌شود. خواب یکجا
 موجب حسادت و آزار برادران به یوسف می‌شود یکجا باعث رهایی یوسف از زندان
 می‌شود. پیراهن یکبار به خاطر دریده نشدن باعث رسوایی برادران می‌شود و باری به خاطر
 دریده شدن باعث رسوایی زلیخا می‌شود، یکجا نور از چشم یعقوب می‌گیرد و جای دیگر
 نور را به چشم او برمی‌گرداند. به هر حال داستان یوسف در ذات خود بافت و خیز بسیار
 همراه است و این بافت و خیز در تأثیرپذیری شعرا از داستان هم به چشم می‌خورد.

اما بپردازیم به انواع این تأثیرپذیری. (نحوه اشارت تلمیحی شعرا به داستان) در ادبیات تأثیر داستان گاه به گونه‌ای مستقیم است که البته این نوع تأثیرپذیری، زیبایی تأثیر ادبیات از داستان را هرگز نشان نمی‌دهد و زیبایی واقعی وقتی جلوه می‌کند که شاعر بنابر آنکه می‌اندیشد خواننده‌اش به اشارات او از داستان واقف است چند واقعه را به هم می‌آمیزد و مقصود خود را بیان می‌کند و خواننده تا به زوایای داستان آگاه نباشد از چند و چون سخن او مطلع نمی‌شود و چه بسا آنها را بی‌ربط تصور کند.

تأثیر مستقیم داستان گاه تنها تناسب الفاظ و تداعی معانی است که باعث اشاره به داستان یوسف می‌شود برای مثال در اشعار مدحی گاه تنها همانامی ممدوح با یوسف^۱، آن شاعر را به صرافت طرح داستان یوسف می‌اندازد حال اگر مشابَهتی هم میان زندگی ممدوح با یوسف وجود داشته باشد این امر صدچندان تقویت می‌شود، به عنوان مثال خاقانی در مدح سیف‌الدین مظفر بن محمد صاحب دربند گفته:

یا شبه یوسف فزت عن سجن الدّجی تسالّله هیت لک اقربى لا تنفر^۱
یا در مرثیه عمادالدین ابوالمواهب ابهری گفته:

یوسف بُده دارِ ملکِ دین را	پس صید شده چه زمین را
آن یوسف بعدِ چه سَری یافت	او چاه ز بعدِ سروری یافت
زین یوسف تازه گشت و بنیا	این زال ضریر چون زلیخا
یوسف شده و قلب یوسف آسود	یعنی فسوی که دشمنش بود
حاسد شدن هنر، هنر نیست	عیبی ز حسد بزرگتر نیست ^۲

حتی نام مصرع هم او را به یاد یوسف می‌اندازد چنانکه در مدح یحیی بن محمد بن یحیی گفته:

«گاه این همانامی ممدوح با یوسف یا یعقوب در طرح داستان و اشاره به تلمیحات آن به کمک شاعر می‌آید و گونه‌ای مراعات‌النظیر می‌سازد. جامی یوسف و زلیخای خود را به سلطان یعقوب ترکمان تقدیم کرده و در مقدمه اثرش گفته:

نخنر خط دلبری فرستادم	همچو یوسف یگانه در خوبی
بو که یابد ز شهریار جهان	نظر التّفات یعقوبی

هفت اورنگ (یوسف و زلیخا)، ص ۲۷۲

ها یوسف اخوة المعالی سایاخ بد کمصر احیا
ریان حیاہ کل مصر مصرالریان منه یحیی^۱

و نمونه دیگر آن است که عارفی با سخن گفتن از همت به یاد آیه «هم بها» می‌افتد و این دو را به گونه‌ای به هم مربوط می‌کند که به گونه‌ای بازی با الفاظ به نظر می‌آید و گاه البته نوعی تداعی معانی^۲.

بخشی از تأثیر داستان اشاره مستقیم به حوادث داستان است و حتی گاه تمام ماجرا یکجا از زبان شاعر گفته می‌شود مثلاً سنایی در بدایت پادشاهی بهرامشاه (به دلیل شباهت کلی زندگی ممدوح با یوسف^۳) گفته:

مَثَلِ ابستدای دولت شاه	بود چون یوسف و برادر و چاه
بود از آغاز رنج و غم خوردن	عاقبت گنج بود و برخوردن
آن فکندن به چاه بهر آلم	وان بهاکردنش به هژده درم
قیمتش هژده قلب یا کم و بیش	و او ز هژده هزار عالم بیش
هر درم ز و چو عالمی آراست	بود هژده هزار عالم راست
گرچه ز اخوان هوان رسید او را	کار محنت به جان رسید او را
آخر الامر عالم و شه شد	بر سپهر شرف خور و مه شد
گرچه بودند شاه و مهتر او	نه گدایان شدند بر در او؟
نه فکندند در مفاک او را	نه کلاه آمد آن هلاک او را
چاه دانست اگر همی اخوان	نه همه چاه یوسف آمد آن؟
مال مارست چون گدای دهد	چاه جاهست چون خدای دهد
نه زلیخا ز چهره نیکوش	به غلامی خرید و شد هندوش؟
پیرزن را به سوی دیده او	خواجه آمد درم خریده او

۱- دیوان خاقانی، ص ۹۴۹.

۲- برای مثال آذر بیگدلی وقتی در بیان ماده نارنجی برای حفر یک چاه در وصف چاه آنرا چاه یوسف توصیف کرده است. دیوان آذر، ص ۳۰۷.

نه عزیزش چو وقت جہا آمد بنده پنداشت پادشاه آمد
 این عطا چیست کار کارگشای وین شرف چیست لطفِ بار خدای^۱
 گاه برخی شعرا به دلیل آگاهی جامع به داستان و احاطه کامل بر زبان، با ایجاز بی نظیری
 کل داستان یوسف را از ابتدا تا انتها به طور مجمل آورده اند که به نظر من خاقانی در این
 شیوه از سایرین استادتر است:
 چون یوسف سپهر چهارم ز جہا دی
 آمد به دلو در طلب تخت مشتری
 سیاره ای ز کوکبه یوسف عراق
 آمد که آمد آن فلک ملک پروری
 هان مؤده هان که رستی ازین قحط مردمی
 هین سجده هین که جستی ازین چاه مضطری
 توچه نشین و موکب سیاره آشنا
 تو قحط بین و کوکبه یوسف ایدری
 خاقانیا چه ترسی از اخوان گرگ فعل
 چون در ظلال یوسف صدیق دیگری
 یا ایها العزیز بخوان در سجود شکر
 جان برفشان بضاعة مزجاة کھتری
 کانجا که افسر سرگردنکشان بود
 او را رسد بر افسرشان صاحب افسری^۲
 گاه شاعر تنها با ایهام به یک حادثه اشاره می کند که از زیباییها و تنوع تأثیر داستان در شعر
 است. نظامی می گوید:

سیاره شب چو بر سر چاه یوسف رویی خرید چون ماه

از انجمن رصد فروشان شد مصر فلک چو نیل جوشان^۱
گاه شاعر غیر مستقیم به داستان اشاره می‌کند:

زلیخا تو را پرده دار سرای همیشه خرد باشدت رهنمای
گر او را کنون زیر خاک آوری به بر جامه ننگ چاک آوری^۲
گاهی در شعر هیچ اشاره‌ای به شخصیت‌های داستان وجود ندارد ولی در شعر بارقه‌هایی از اشاره به داستان هست:

دورم از پیرهنی، تشنه به خاک افتاده دست من گیر صبا تا به گریبان بروم^۳
یا با توجه به اینکه پیراهن یوسف، صبا را خوشبو کرده حتی اگر جایی از پیراهن سخنی در میان نباشد شائبه اینکه از داستان یوسف متأثر بوده است وجود دارد:
مگر باد صبا زان سو گذر کرد که مشکین بوی یار من برآمد^۴
یا:

اول نظر دریدیم پیراهن صبوری آخر شد آشکارا راز نهانی ما^۵
که اگر بگوییم تلمیحی در آن وجود ندارد باز هم نمی‌توان از تأثیر داستان در ادبیات غنایی و ترکیباتی که احتمالاً در سایه این تأثیرپذیری ایجاد شده (پیراهن صبوری) غافل شد.
گاه شاعر یک مایه تلمیحی را از یک جای داستان می‌گیرد و با مورد دیگری که با آن در آن محل مربوط نیست می‌آورد:

یوسف عهدی برون آی از نقاب تا برون آیم ازین زندان تو^۶
و این بیت اخیر درست بر عکس ماجرای یوسف است که بر اثر جمالش به زندان افتاد.
در این شعر زندان ربطی به ماجرای زندان در داستان یوسف ندارد چون بحث اصلی در اینجا زیبایی یوسف است. و این نمونه:

۱- دیوان عثمان مختاری (شهریارنامه)، ص ۸۱۲.

۲- لیلی و مجنون، ص ۱۲۸.

۳- دیوان اهلّی، ص ۱۶۳.

۴- دیوان شقایق، ص ۹۹.

۵- دیوان عطار، ص ۴۵۸.

۶- دیوان فروغی، ص ۲۹.

می‌درد بر یوسف گل، پیرهن از نسیم بوستان رنجیده‌ام^۱

و مثلاً به دو پیراهن یوسف در آغاز و پایان داستان یکجا اشاره می‌شود:

عاشق ز چاک پیرهنش مُرد و زنده شد یوسف نداشت نکبت پیراهنی چنین^۲

شد ز پیراهن از آن زخم زلیخا ناسور که عبیرش ز غبار نظر یعقوبست^۳

بوی پیراهن به دوش از جیب آن گل‌پیرهن

گر به مصر آید نسیمی، یوسف ارزان می‌شود^۴

و در واقع تقدم و تأخر قسمتهای داستان به هم می‌ریزد:

خصمت چو یوسف ار چه که باشد عزیز مصر

قهر تو خسوارش از در زندان درآورد^۵

یعنی عزیز مصر قبل از عزیز شدن یوسف او را به زندان افکند حال آن که در بیت گمان می‌رود که یوسف با وجود داشتن این سِمَت زندانی می‌شود.

در خشکسال هجران یعقوب را چه حاصل

گر آب خضر آید بیرون ز چاه یوسف^۶

و این مسأله (خلط بخشهای مختلف داستان) در شعر صائب بیش از بقیه دیده می‌شود:

یوسف مصر شنیدی که ز اخوان چه کشید

چه توقع ز عزیزان دگر باید داشت^۷

یوسف عذاری را که من زندانی او گشته‌ام

از خانه بیرون می‌دوند از شوق او تصویرها^۸

هیچ کس را از عزیزان، دل به حال من نسوخت

همچو یوسف پاکدامنی گناهی شد مرا^۹

۱- دیوان بابافغانی، ص ۳۵۰

۲- دیوان شقایب، ص ۵۰۴

۳- دیوان بابافغانی، ص ۳۰۱

۴- همان، ج ۱، ص ۴۱۰

۵- دیوان شقایب، ص ۶۳۷

۶- دیوان صائب، ج ۲، ص ۷۱۶

۷- دیوان ابن‌یمین، ص ۶۳

۸- دیوان صائب، ج ۲، ص ۸۰۰

۹- همان، ص ۷۰

گاه ماجراهای مختلف چنان با هم می آمیزند که بیت را نیازمند یک توضیح کامل می کند که البته اگر کسی داستان را به کمال بداند این یک مطلب «یُدْرَک و لایَوْصَف» است:

دل به دست دوست همچون یوسف اندر من یزید

بسرده او را بسی گنه افکنده در چاه ذقن^۱

چو در تاریک چه یوسف، منور مشتری در شب

درو زهره بمانده زرد و حیران چون زلیخایی^۲

یعنی شاعر چند واقعه را به هم می آمیزد و مقصود خود را بیان می کند (بنابر اینکه فکر می کند خواننده اش به اشارات او واقف است) و خواننده تا به زوایای داستان آگاه نباشد از چند و چون سخن او مطلع نمی شود و چه بسا آنها را بی ربط بداند؛ برای مثال نظامی داستان یوسف و زلیخا و از امتحان الهی بیرون آمدن یوسف را با بیرون آمدن او از چاه همراه می کند:

روزی ازین مصر زلیخا پناه یوسفی بی کرد و برون شد ز چاه^۳

چو یوسف زین ترنج از سر بتابی چو نارنج از زلیخا زخم یابی^۴

من تصور می کنم احاطه برخی شعرا مثل خاقانی و نظامی به نکات ریز و درشت داستان باعث این خلط شده است که با کمی تأمل به هنرمندی آنها پی می بریم. خاقانی گوید:

روز و شب گرگ آشتی کردند و آنک ماه و مهر

بر سر یوسف دل مصر آستان افشانده اند^۵

چنانکه می بینید خاقانی بدون اشاره مستقیم به یک قسمت خاص داستان از همه لوازم داستان یاد کرده است.

گاه تنها یکی از لوازم داستان در شعر به تمام داستان اشاره می کند یا لاقلاً برای فهم آن یک مورد، دانستن همه داستان لازم است و ازین نمونه در شعر خاقانی و نظامی بسیار دیده می شود:

۱- دیوان ناصرخسرو، ص ۴۷۶

۲- خسرو شیرین، ص ۲۶۱

۳- دیوان سنایی، ص ۵۱۹

۴- مخزن الاسرار، ص ۵۳

۵- دیوان خاقانی، ص ۱۰۸

وین تاج دواج یوسفی را در مصر حقیقت اندر آرم^۱

که این بیت می‌تواند به زمانی اشاره داشته باشد که برادران به مصر آمدند و یوسف را نشناختند و حقایق بر همه آشکار شد (خواب یوسف در کودکی تعبیر شد و دروغ برادران ثابت شد)^۲ و در این شعر دیگر که بدون اشاره به ماجرای خاصی از داستان یوسف تمام داستان را به یاد می‌آورد یعنی تنها در معنی کردن بیت لازم است که به ماجرا اشاره کرد ولی خود بیت اشاره‌ای به ماجرا ندارد:

به یاد حضرت تو یوسفان مصر سخن مدام جام معانی کشند تا بغداد^۳
تأثیر داستان گاه بسیار ساده است و در حدّ یک تشبیه و برداشتی آزاد از واقعه است:
یوسف خورشید بین بر تخت مصر آسمان

زهره پیشش چون زلیخا گوهر افشان می‌کند^۴
چنانکه توجه می‌کنید در این بیت از عزیزی یوسف و نام زلیخا یک جا سخن گفتن، با واقعیت ماجرا سنخیت ندارد زیرا هنگامی که یوسف به عزیزی مصر رسید دیگر سخنی از زلیخا در میان نبود.

برای آگاهی خوانندگان و تکمیل این بحث لازم است یادآوری کنم که هر جا در ادبیات از یوسف سخن گفته‌اند یوسف کنعانی نیست بلکه شاید یوسف نجار باشد که گفته‌اند شوی مریم بوده است. خاقانی گوید:

به پاکی مریم از تزویج یوسف به دوری عیسی از پیوند عیسا^۵
یعقوب هم ممکن است یعقوب دیگری باشد (بخصوص در دیوان خاقانی)
مرا اسقف محقق‌تر شناسد ز یعقوب و ز نسطور و ز ملکا^۶

۱- دیوان خاقانی، ص ۶۴۷

۲- البته من هرگز قصد معنی کردن ابیات متأثر از داستان را نداشته‌ام ولی با بجا آوردن آن بیت در آن قسمتی از داستان (ولو فرعی) که متأثر از آن بوده است اگر مشکلی هم در آن بیت هست معنی شده است.

۳- دیوان سراجی خراسانی، ص ۱۲

۴- همان، ص ۸۵۰

۵- پیشین، ص ۲۸

۶- همان، ص ۲۶^۷ یعقوب یکی از حواریان و برادر یوحنا یی کاتب انجیل بوده و یعقوب صغیر: حواری دیگری از دوازده حواری بوده و یعقوب عادل و اسقف اورشلیم که او را با یعقوب صغیر یکی می‌دانند و نیز

به طور کلی باید گفت که تأثیر داستان در ادبیات تنها اشاره به ماجراهای مختلف داستان نیست زیرا اگر چنین بود جذابیت نداشت. آنچه ادبیات را ازین حیث ممتاز می‌کند مربوط به زمانی است که شخصیت‌ها و ماجراهای داستان تمثیل قرار می‌گیرند (خصوصاً در عرفان و در عالم غزل) معشوق و یوسف چنان مقابل هم قرار می‌گیرند و نکته به نکته هم طراز یکدیگرند که نمی‌توان باور کرد که یوسف معشوق است یا معشوق یوسف (ر.ک. جمال یوسف) و یا جایی که نظرات شعرا در مورد ماجراهای مشترک داستان به خاطر دیدگاههای مختلفشان، متفاوت می‌شود برای نمونه در جریان از چاه بیرون آمدن یوسف برخی با نگاهی عرفانی به داستان، جذبه حق و عنایت او را تنها دلیل آن می‌دانند و امثال شفایی اصفهانی با نگاهی دینی این ماجرا و قدرت این نجات‌بخشی را در حدّ زور بازوی علی (ع) می‌دانند. برداشت متفاوت شعرا و عرفا در مورد زلیخا نیز قابل توجه است چنانکه در نظر بسیاری زلیخا نماد یک عاشق واقعی است و در نظر دیگران ابتدا در عشق ناقص است و بعد به کمال می‌رسد. یوسف نیز در داستان با تصرفات شعرا چهره‌های متفاوتی دارد گاه که سخن از حسن اوست و معشوق به او تشبیه می‌شود، در مقام معشوقی است و چون معشوق بر او ترجیح دارد، به درجه عاشقی سقوط می‌کند یا نظامی که پیامبر اکرم را در هر شرایطی بر سایر پیامبران ترجیح می‌دهد (و در اغلب اشعاری که به یوسف و داستانش اشاره دارد این هدف را دنبال می‌کند) موضوع به چاه افتادن یوسف را که در نظر بسیاری به عنوان زمینه عزیز مصر شدن او معرفی می‌شود امتیازی برای یوسف به حساب نمی‌آورد:

یوسف دلوی شده چون آفتاب یونس حوئی شده چون دلو آب^۱

گاه نگاه شعرا نسبت به یک مورد تلمیحی با وجود شیوه شعری و تفکر یکسان متفاوت است مثلاً «سیاره» در داستان یوسف از نظر برخی نوید پیروزی یوسف است و از نظر برخی مثل انوری (بنابر حوادث بعد در مصر) مقدمه بند و زندان برای یوسف است:

یعقوب برادر یهودای حواری (ر.ک. قاموس کتاب مقدس، ص ۹۵۷ و ۹۵۸).

خمش باش که سیاره بر احرار نهد بند یسار آر ز سیاره و از یوسف چاهی^۱

و این تفاوت و تأثیرات مختلف از داستان حتی در آثار یک شاعر هم مشاهده می‌شود؛ برای مثال گاه یعقوب نقش عاشق یوسف را بازی می‌کند و به حزن و عشق او گرفتار است و گاه همین یعقوب معشوق حق می‌شود که خدا او را خاص می‌داند یا یوسف عاشق است و خدا معشوق که جز به او نباید به دیگران توجهی نشان بدهد (ر.ک ماجرای استعانت خواستن یوسف از غلام شاه).

در اشعار صائب این تنوع نگاه و اختلاف مضامین (مضامین متضاد^۲) چنانکه قبلاً گفتیم ناشی از روحیهٔ مضمون‌ساز اوست:

همت ما نکشد منت یاری ز کسی بوی پیراهن یوسف به صبا ارزانی^۳
بوی پیراهن دلیل راه شد یعقوب را

هست از طالب فزون، درد طلب مطلوب را^۴
و در صد این تنوع مضمون و نگاه در شعر اهلی هم (البته بعد از صائب) به نسبت سایرین بیشتر است:

نرگس چشم از نسیم جیب یوسف گر شکفت

بوی او داغ کهن بر پیر کنعان تازه کرد^۵

گاه قضایا از نظر شاعر دلایل دیگری غیر از آنچه در تفسیر داستان به آن می‌رسیم پیدا می‌کنند چنانکه به چاه افتادن یوسف به خاطر زلف معشوق است:

۱- دیوان انوری، ص ۴۹۴.

۲- آنچه از تأثیر داستان در ادبیات دیده می‌شود ناظر به تفاسیر است و اختلافی بین شعرا و مفسران در مطالب دیده نمی‌شود جز آنکه گاه موارد مختلف داستان به طرزی شاعرانه تلفیق می‌یابد. و نمونه‌های ضعیفی از عدم تطابق دیده می‌شود برای مثال این مطلب که یوسف به کنعان نزد پدر برگردد. صائب گوید:

کاروان یوسف از کنعان به مصر آورد روی دولت بیدار رفت و پای ما در خواب ماند

که البته ممکن است منظور از کاروان یوسف کاروانی باشد که به دستور یوسف به کنعان برگشت تا یعقوب را به مصر ببرد.

۳- دیوان صائب، ج ۶، ص ۳۳۳۱

۴- دیوان اهلی، ص ۲۲۸

۵- همان، ج ۱، ص ۱۲.

ای چشم بد را برقمی بر روی ماه آویخته

صد یوسف گم کرده را زلفت به چاه آویخته^۱

هزار یوسف گم‌گشته را توانی یافت

سرآستین جمال خود از بیفشانی^۲

- نکته دیگر در مورد تأثیر داستان یوسف در ادبیات، درصد تلمیحات داستان است که در

یک جمع‌بندی می‌توان گفت برخی از شعرا از ذره ذره داستان متأثر بوده‌اند و مواردی در

آثارشان دیده می‌شود که در تمام ادبیات استثناست؛ مثل خاقانی:

بر صبح خُره‌گویی مصری است شناخت‌زن کش صاع زر یوسف در بار پدید آمد^۳

عطار نیز اغلب حکایات یوسف را تنها به عنوان فتح باب موضوعی که قصد گفتن آن را

دارد و مشابیهتی با ماجرای یوسف دارد می‌آورد و لذا چنان غرق در بحث از موضوع خود

می‌شود که حکایت را نیمه رها می‌کند (مثل حکایت صاع نهادن یوسف در بار بنیامین) که

البته کیفیت این تأثیر و تنوع آن همچنان که بعداً خواهیم دید متفاوت از

بقیه است.

درصد کاربرد تلمیحات داستان در شعر صائب نیز در کل ادبیات از او چهره ممتازی

ساخته است.

- مسأله دیگر کمیت و کیفیت تأثیر از یک بخش داستان نسبت به بخشهای دیگر آن است.

به نظر من در کل داستان بخش «پیراهن یوسف» و «گرگ یوسف» این ویژگی را دارد که چه

از نظر کمی و چه کیفی بیش از سایر بخشها مورد توجه شعرا بوده است برای نمونه:

ای صیقل مصر آفرینش آیینۀ یوسفان بیش

و آن دیده ز تو دو یوسف خوب کز یوسف دیده، چشم یعقوب^۴

۲- دیوان ظهیر فاریابی، ص ۴۶۰

۴- نخعة المراقین، ص ۱۴۱

۱- دیوان عطار، ص ۴۷۲

۳- دیوان خاقانی، ص ۴۹۹

و توجه به برخی قسمتهای داستان در برخی دوره‌ها نسبت به ادوار بعد بیشتر است برای نمونه تا قرن ششم بازار مصر و ماجرای خریدن یوسف کمرنگ‌تر از ادوار بعد است و در تلمیحات شعرا از داستان یوسف از این ماجرا اندک ابیاتی و یا گاه هیچ بیتی که به این مطلب اشاره کند نیست و در مقابل برای مثال در شعر اهلی شیرازی از این موضوع بسیار سخن گفته شده است که دلیل آن می‌تواند تغییر اوضاع زمان او باشد چنانکه در عصر او سیم‌اندaman جز به سیم به دست نمی‌آیند و این مطلب به دلیل شباهت معشوق به یوسف شاعر را به یاد بازار مصر و خریداری عزیز یوسف را می‌اندازد.

مطلب دیگر اینکه در شعر شعرای دوره‌های نخست استفاده از موارد تلمیحی تقریباً مشابه است و مثلاً از داستان یوسف و زلیخا و برادران و چاه بیشتر در شعر استفاده می‌شود و به ماجراهای دیگر داستان کمتر پرداخته می‌شود مثلاً در مورد قحط سال در شعر موارد نادری داریم:

نعم وصل خوش باشد ولی دائم نمی‌باشد

برای قحط کنعان جدایی ضبط خرمن کن^۱

و یا صاع یوسف:

خورده به کپر کوزه گر آب صواع یوسفی بوده به حیل پله‌ور آب متاع جوهری^۲
این در مورد آثار یک شاعر هم گاه صادق است یعنی در شعر شاعری به یک موضوع بیشتر پرداخته می‌شود و مجال هنرنمایی را به او می‌دهد برای مثال خواجوی کرمانی از ارتباط یوسف و عزیز شدن یوسف بسیار متأثر بوده و از لفظ عزیز در اشعار خود به زیباترین شکل ممکن و به صورتی ایهام‌گونه (که ما مفضل بدان پرداخته‌ایم) استفاده می‌کند:^۳
مصریان جانِ عزیز از عشق یوسف می‌دهند

وز جهالت خنده بر اشک زلیخا می‌زنند^۳

۱- دیوان شقایب، ص ۶۸۱

* البته این هنرنمایی در شعر سایر شعرا مثل صائب هم هست ولی در حدش به نسبت خواجو بسیار کمتر است.

۲- دیوان آذر، ص ۱۴۴

۳- دیوان خواجو، ص ۵۸۳

عیب نبود گر ترنج از دست نشناسم که نیست

در همه مصرم، کسی چون یوسف کنعان، عزیز^۱

چرا عمر عزیز آمد به پایان

من و یعقوب را در هجر فرزندان^۲

بروای خواجه اگر زانک به صد جان عزیز

می فروشد بجز یوسف کنعانی را^۳

بهای یوسف کنعان اگر نمی دانی

عزیز من برو از دیده زلیخا پرس^۴

گاهی از تلمیح مربوط به یک قسمت داستان در یک موضوع خاص بیشتر استفاده

می شود برای مثال از موضوع به چاه انداختن یوسف و گم شدن او از چشم یعقوب در

مراثی و از ماجرای عشق زلیخا در عالم غزل و عرفان و از پیراهن یوسف در وصف طبیعت

بیشتر استفاده می شود و شاعر در ترکیباتی که ساخته این نگاه را منتقل کرده است؛ برای

مثال تعبیر یوسف گل یا یوسف گل پیراهن، پیراهن گل، یوسف باد، مصر چمن از این زاویه

ساخته شده و به جمع ترکیبات داستانی اضافه شده است.^۵

نکته دیگر آن است که به نظر می رسد شعرا در استفاده از داستان بسیار از یکدیگر تأثیر

پذیرفته اند تا جایی که گاه تعبیرشان عین هم است و نوآوری بی در کار نیست مگر در شبهه

یا وجه شبهه که عوض می شود یا درجه اغراقش که کم و زیاد می شود لذا استثناهایی مثل

نظامی و خاقانی در بین آنها بسیار کم اند؛ لذا ما در نقل شواهد مثال (اشعار) از شعرای

سبک خراسانی آغاز و به ترتیب دوره ادامه داده ایم زیرا اولین تلمیحات متعلق به آنهاست و

۱- دیوان خواجه، ص ۴۴۷

۲- همان، ص ۴۳۳

۳- همان، ص ۳۷۶

۴- همان، ص ۲۷۸

۵- در توضیح ارتباط گل و باد با یوسف باید گفت که باد و گل پیوسته در طبیعت با هم در ارتباط اند چنانکه باد پیراهن غنچه و گل را چاک می زند و گرده افشانی می کند و بوی آنها می پراکند و حامل بوی گل است از طرفی پیراهن یوسف هم چاک می شود و باد پیراهن یوسف را با خود به کنعان می برد و حامل بوی یوسف است چون پیراهن را با خود دارد لذا تعبیر یوسف گل از اینجا به کار برده می شود.

متأخرین در واقع متأثر از متقدمین هستند برای مثال سعدی ترکیب «زلیخای صبا» را به کار برده و شعرای دوره قاجار بارها آن را در شعر خویش آورده‌اند (ر.ک فصل یوسف و زلیخا) و این مسأله هست مگر جایی که یک مطلب برای اولین بار توسط شاعر متأخرتر عنوان شده باشد مثل مضامین بکر در اشعار اهلی شیرازی، صائب یا فروغی بسطامی.

همچنین ما در این مجموعه از منظومه یوسف و زلیخای منسوب به فردوسی و جامی از بین منظومه‌های متعدد یوسف و زلیخای موجود به عنوان دو منبع اصلی اشعار بسیاری آورده‌ایم که در آنجا هم حق تقدم با یوسف و زلیخای منسوب به فردوسی (به لحاظ قدمتش به عنوان متن ادبی) است و از اشعار یوسف و زلیخای جامی به لحاظ تفاوت‌های عمده برخی قسمت‌هایش با یوسف و زلیخای منسوب به فردوسی و کل ادبیات بسیار استفاده برده‌ایم و به بیان آن موارد اختلاف پرداخته‌ایم.^۱

دلیل دیگر استفاده از این متن تفاوت کلی این متن با یوسف و زلیخای قرن پنجم است و آن شاعرانه‌تر بودن این اثر است که از مقایسه بین موارد مشابه داستان در دو اثر به این مطلب دست می‌یابیم برای مثال عرض تقاضای زلیخا از یوسف در اثر جامی چنین است:

که ای خود کام، کام من روا کن	به وصل خویش دردم را دوا کن
منم تشنه، تو آب زندگانی	منم کشته، تو جان جاودانی
مرا زین بیشتر در تاب مگذار	چنینم بی‌خور و بی‌خواب مگذار
به استیلای عشقت بر وجودم	به استغنائیت از بود و نبودم
که بر حال من بیدل ببخشایی	ز کار مشکلم این عقده بگشایی

و یوسف در پاسخ او می‌گوید:

مگیر امروز بر من کار را تنگ	مزن بر شیشه معصومی‌ام سنگ
مکن تر، ز آب عصیان دامنم را	مسوز از آتش شهوت تنم را ^۱

و شاید دلیل جذابیت اثر جامی نسبت به یوسف و زلیخای قرن پنجم این است که جامی

^۱ برای مثال خواب دیدن زلیخا یوسف را در کودکی، در هیچ متن ادبی جز یوسف و زلیخای جامی نیامده است.

۱- هفت اورنگ (یوسف و زلیخا)، ص ۱۳۲ و ۱۳۳

از بخش مربوط به یوسف و زلیخا بیشتر سخن می‌گوید و از ماجرای یوسف و برادران مگر به ضرورت چیزی نمی‌گوید و اصلاً ماجرای برادران یوسف در مصر* را نمی‌آورد و این شاید از آن بابت است که مسأله عشق به عنوان یکی از مباحث اصلی عرفان برای جامی (به عنوان یک عارف) جذاب‌تر و مهم‌تر است.

و مطلب دیگر اینکه همان‌طور که ما در بیان نکات ریز تفسیری در مورد آیات سوره یوسف دست از تحلیل برنداشته‌ایم تا خواننده به مراجعه به هیچ تفسیری نیاز پیدا نکند، در نقل مفصل مطالب از یوسف و زلیخای جامی هم قصد آن بوده که خواننده از محتوای این اثر هم به عنوان یک منبع اصلی و ادبی برای کار باخبر شده و مطلبی ناگفته نماند و نیاز به مراجعه به اصل اثر جامی را نداشته باشد.

ما همچنین در نقل اشعار و شواهد مثال از تکرار ابیاتی که دارای مضامینی متناسب با چند بخش داستان بوده حتی الامکان پرهیز کرده‌ایم به این صورت که در ابیات اینچینی به مضمون ارجح پرداخته و در جای مناسب داستان از آن استفاده کرده‌ایم.

آنچه گفتیم تأثیر عمومی و مشهود داستان در ادبیات بود. تأثیر دیگری که از داستان در زبان و ادب فارسی بر جا مانده است اضافه شدن تعدادی تعبیر و ترکیبات زیبا و گاه استعاره‌گونه به گنجینه زبان فارسی است مثل: رسول چاهی، رسول کنعانی، پیمبر چاهی، پیر کنعانی، یوسف روز، یوسف حسن، یوسف عقل، یوسف اقل، مصر وفا، چاه آرزو، شکسته بیت الحزن، یوسف دل، یوسف جان، مصر انتظار، مصر دلبری، زلیخای می، مصر دولت، یوسف دانش، مصر وجود، گرگ اجل، یوسف گل، زلیخای عشق، زلیخای جهان، یوسف دلوی، کنعان اشتیاق، مصر آسمان، یوسف وصل، یعقوب جان، مصر عزت، مصر جان، که اغلب تعبیر فوق ناظر بر معانی رمزی و استنباطات عرفانی از داستان است و بسیار دقیق ساخته و به کار برده شده‌اند و برای مثال مصر طریقت، کنعان اشتیاق، یوسف وصل و زلیخای جهان، ناظر به نگاه عارفانه به داستان است یا تعبیر یوسف مصری یا مصر دلبری،

* این قسمت داستان در کل ادبیات هم کمتر مورد توجه واقع شده است.

می‌تواند ناظر بر توهم تکبر برای یوسف و فاصله‌ای باشد که به خیال برخی بین یوسف و یعقوب ایجاد شد و مضمون بسیاری از اشعار فارسی نیز هست:

چو اتصال حسیقی بود میان دو دوست

کجا ز یوسف مصری کجا بود یعقوب^۱

الا ای یوسف مصری که کردت سلطنت مغرور

پدر را باز پرس آخر کجا شد مهر فرزندی^۲

یا «مصر فراموشی» که ناظر بر فکر بی‌خبر گذاشتن یوسف، یعقوب را از حالی خود است که همه نشان از دقت شعرا در ساخت این ترکیبهاست.

و برخی از این تعابیر به دلیل دقت در کاربرد و ساختشان و ایجاز در آنها به وضوح سایرین نیستند و نیاز به توضیح دارند مثلاً تعبیر «مصر حقیقت» در شعر خاقانی:

وین تاج دواج یوسفی را در مصر حقیقت اندر آرم^۳

که مقصود از مصر حقیقت جایی است که حقیقت بی‌گناهی یوسف فاش شد و برادران در ادامه او را شناختند و حقایق بر آنها هم مکشوف شد و یوسف آنها را شرم‌نده کرد. البته شاید هم منظور مصر واقعی، خارج از داستان باشد که در آن صورت تلمیح دارد. اضافه می‌کنم که لفظ عزیز مصر و مصر پیوسته یادآور داستان یوسف است ولی گاه تنها کنایه از یک پادشاه مقتدر و ثروتمند و قلمرو ملک اوست و مستقیماً به داستان یوسف اشاره‌ای ندارد البته شاید بتوان گفت که شاعر به طور ضمنی به یوسف و مصر هم نظر داشته است زیرا «عزیز مصر» یک لقب بوده که قبل از یوسف هم وجود داشته است ولی در دوره یوسف به طور جدی‌تر مطرح شده است. ابوالفرج رونی در مدح «ابوسعبد مسعود بن ابراهیم غزنوی» گوید:

برِ جودش خراج بصره ناقص برِ قدرش عزیز مصر خوارست^۴

۲- دیوان حافظ، ص ۲۳۲.

۴- دیوان ابوالفرج رونی، ص ۲۷.

۱- دیوان خواجو، ص ۱۸۵.

۳- دیوان خاقانی، ص ۶۴۷.

بی‌گمان هر کس داستان قحط‌سال مصر را در زمان یوسف خوانده باشد ناگاه با خواندن این شعر به یاد آن ماجرا می‌افتد.

نکته قابل توجه در اینجا ترکیب «عزیز مصر» است که منصبی بوده (طبق تورات) برای میرغضب‌باشی و رئیس زندان (و طبق تفاسیر اسلامی برای خزانه‌دار ملک) و اصلاً به معنی پادشاه مصر نبوده لذا اشتباهی که در برداشت از این مطلب وجود داشته به ادبیات ما هم راه یافته و شعرای ما «عزیز مصر» را معادل پادشاه مصر گرفته و ممدوحشان را به عزیز تشبیه کرده‌اند. (ر.ک. خریدن عزیز یوسف را)

تأثیر دیگر داستان امثال و حکم ماندگار داستان در فرهنگ و امثال ماست از جمله ۱- مثل یوسف (در جمال) ۲- مثل گرگ و گریه یوسف (در بی‌گناهی و بدنامی) ۳- مثل یعقوب (در حزن و عشق) ۴- مثل زلیخا (در عشق و رسوایی) ۵- مثل اخوان یوسف (در حسد و بی‌مهری) و... که برخی از غایت آشکاری نیاز به مراجعه به کتب امثال ندارند مثل: عصمت یوسف، زندان یوسف، عزیزی یوسف، فروختن یوسف، یوسف و زلیخا، زنان مصر، حسن یوسف، حزن یعقوب، پیراهن یوسف، گرگ یوسف و... و برخی اشعار فارسی ناظر به این مواردست که نکات داستان را به دقت و زیبایی هر چه تمامتر عنوان می‌کند مثلاً فروختن یوسف:

ما یوسف خود نمی‌فروشیم توسیم سیاه خود نگه دار

و رایج شدن آن مثل از طریق ادبیات صورت گرفته است یعنی از آنجا که سعدی، حافظ یا... ازین مسأله در شعرش به صورت مثل سائره سخن گفته، باب شده و خود آن شعر حکم مثل سائره یافته است.

و یک دسته از امثال و حکم غیرمستقیم از این داستان متأثر است و شاید از همین جا باب شده باشد مثل: خواب دیدن برای کسی (اشاره به خواب عزیز مصر و رهایی یوسف دارد)، چیزی را در خواب هم ندیدن یا چیزی را تنها به خواب دیدن:

در سجده خود آن مه صد آفتاب بیند

یوسف کی این عزیزی هرگز به خواب بیند^۱

که اشاره به خواب دیدن یوسف در کودکی دارد چه یوسف مقام نبوت و بزرگی اش را اول به خواب دید که حالا در خواب دیدن چیزی (با توجه به اینکه همه خوابها مثل خواب یوسف صادق نیست) ناظر بر رؤیایی بودن مطلب است نه رؤیای صادقش مثل یوسف.

شیرین کجا که یوسف در خواب هم نبیند

آن حسن و آن لطافت آن شکل و آن شمایل^۲

شاید هم وقتی این مثل رایج شد شاعر با آگاهی‌یی که از ماجرای یوسف داشته این دو را به هم مربوط کرده است.

یا مثلی کنایی چشم کسی روشن که در ورود عزیز نورسیده یا سفر کرده‌ای به کار می‌رود (شاید اشاره به بینا شدن یعقوب داشته باشد).

ای باد به یعقوب بگو چشم تو روشن کز یوسف گمگشته به کنعان خبر آمد^۳

و یا تعبیر نظر باختن که می‌تواند شاهی بر نابینا شدن یعقوب باشد که هم یک مشابهت لفظی است و شعرا به نظر باختن یعقوب و نظر بازی در عشق در کنار هم اشاره کرده‌اند.

یعقوب، چشم باخته را یافت عاقبت آخر به کام خویش نظر باز می‌رسد^۴

و یا رودست خوردن و معنی ایهام‌گونه و اصلی آن در شعر صائب قابل توجه است:

خون خود یوسف درون چاه کنعان می‌خورد

این سزای آنکه روی دست اخوان می‌خورد^۵

و یا تمثیل انتقام کشیدن عشق (در ماجرای وصل یوسف و زلیخا)

عشق آخر انتقام خویش از یوسف کشید گر چه در آغاز چندی بر زلیخا ناز کرد^۶

۲- همان، ص ۴۸۷.

۱- دیوان اهلّی، ص ۱۶۹.

۴- دیوان صائب، ج ۳، ص ۱۹۶۷.

۳- همان، ص ۴۶۶.

۶- همان، ص ۱۱۶۴.

۵- همان، ص ۱۱۸۱.

دامن کشیدن از کف عشاق سهل نیست یوسف از این گناه به زندان نشسته است^۱
و یا مفاهیم کنایی و پرایهامی که از این داستان رایج شده مثل: «بوی پیراهن یوسف شنیدن
یا نشنیدن» (انکار یک چیز هویدا و روشن) و یا ارتباط داشتن «جامه قبا کردن از شوق» با
پیراهن یوسف و شوق یعقوب در شنیدن بوی آن زودتر از رسیدن برادران به کنعان.

به هر حال داستان یوسف (به دلیل تنوع و فراز و فرود بسیار آن) جزء غنی‌ترین داستانها
از جهت داشتن امثال و حکم است و با توجه به نکات حکمی‌یی که در این قسمت وجود
دارد سبک هندی مملو از این امثال است و ما مخصوصاً در دیوان صائب به عنوان بهترین
نمونه شعر سبک هندی بدان پرداخته‌ایم. در ضمن جامی نیز در یوسف و زلیخای خود در
جای جای داستان برداشتهای حکمی‌یی از ماجراها کرده و ارسال‌المثلهایی به تناسب آورده
که همه در خور توجه هستند؛ برای نمونه آنجا که یهودا به برادران پیشنهاد می‌کند که به جای
کشتن یوسف او را به چاه بیندازند می‌گوید:

چو گفت از قصه چاه پر آسیب شدند آنان همه بر چه سرایشیب
ز غور چاه مکر خود نه آگاه هه بی‌ریسمان رفتند در چاه^۲

و دیگر جایی که دایه زلیخا به دستور او از یوسف می‌خواهد که کام زلیخا را برآورد
یوسف ضمن امتناع از این کار دلیل می‌آورد که:

خدای پاک را در هر سرشتی جداگانه بود، کاری و کشتی
بود پاکیزه طینت پاک کردار ز نازاده نباشد جز ز ناکار
ز مردم سگ ز سگ مردم نزاید ز گندم جو ز جو گندم نیاید^۳

و دیگر وقتی خود زلیخا از یوسف کام می‌خواهد یوسف از زلیخا می‌خواهد تا او را به
کاری و خدمتی بگمارد جامی می‌گوید:

ز صحبت داشت بیم فتنه و شور به خدمت خواست تا گردد از آن دور
خوش آن پنبه که از آتش گریزد چو نتواند که با آتش ستیزد^۴

۲- هفت‌اورنگ (یوسف و زلیخا)، ص ۸۵

۴- همان ص ۱۱۷

۱- دیوان صائب، ج ۲، ص ۹۶۳

۳- همان، ص ۱۱۵

و آنجا که دایه از دلیل رنجوری و بی‌قراری زلیخا با وجود وصل یوسف می‌پرسد می‌گوید:
 بر آن تشنه ببايد زار بگريست که بر لب آب بايد تشنه‌اش زیست^۱
 که این امثال و ایات ناب، منظومه جامی را از سطح یک منظومه داستانی (آنهم تکراری و خشک) بیرون می‌آورد. (البته به نظر می‌رسد که جامی درین شیوه بسیار مدیون و مقلد نظامی در هفت‌پیکر بوده است.)

اضافه می‌کنم که امثال و حکم داستان یوسف در میان عرب و عجم تقریباً یکی است البته از لحاظ کمی امثال و حکم فارسی داستان بیش از امثال عربی است ولی در میان امثال عرب امثالی وجود دارد که در فارسی نمونه‌اش نیست که ما به معرفی آنها در جای خود پرداخته‌ایم.

حال که بحث از فرهنگ عمومی است اضافه می‌کنم که از دل تفاسیر داستان، به نکاتی هم می‌توان دست یافت که با عقیده عوام جور در می‌آید. یکی از آنها بحث تلقین و فال بد زدن است که در چند جای داستان به عینه می‌بینیم: اول وقتی یعقوب به پسرانش می‌گوید می‌ترسم گرگ یوسف را بخورد و دیگر زمانی که یوسف می‌گوید: رَبِّ السَّجْنِ احْبَبْ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونِي إِلَيْهِ و سرانجام به زندان می‌افتد و دیگر وقتی آن دو غلام خواب دروغینی را برای یوسف تعریف می‌کنند تا تعبیر کند و اتفاقاً همان چیزی که یوسف برایشان تعبیر می‌کند اتفاق می‌افتد و نیز مسأله چشم زخم که یعقوب به پسرانش در رفتن به مصر در مورد آن سفارش می‌کند.



مطلب دیگر در مورد تأثیر داستان در ادبیات، کمی اختصاصی‌تر و در مورد فردوسی است. می‌دانیم که در قرن پنجم منظومه‌ای به نام «یوسف و زلیخا» نوشته شده که به فردوسی نسبت داده شده است که بسیاری چون استاد مینوی با دلایل متقن آن را از آن فردوسی نمی‌دانند. ما ازین مجموعه در کارمان به جهت آنکه متعلق به متون قرن پنجم بود

و حوادث داستان را از ابتدا تا انتها حتی ریزترین آنها را آورده بود، استفاده کردیم و در واقع استفاده از اشعار «یوسف و زلیخا» به دلیل آنست که یک منبع کامل در مورد داستان و شاهد مطالب تفاسیر و گاه حتی تورات و متنی مغتنم از قرن پنجم است و لوائنکه متعلق به فردوسی نباشد.

ذکر این مطلب نیز ضروری است که فردوسی در داستان سیاوش بسیار از داستان یوسف و زلیخا متأثر بوده است از جمله موارد مشابه: زیبایی سیاوش و یوسف، پناه بردن او به خدا از شرّ نفس، شباهت شخصیت سودابه و زلیخا و توصیف آنها، خلوت کردن زلیخا با یوسف، خواندن دختران توسط سودابه و کنیزان توسط زلیخا، سنّ سیاوش و یوسف هنگام دیدار سودابه و زلیخا (هفت است)، شباهت شخصیت کاووس با عزیز مصر (که هر دو بسیار منفعل و تنها به فکر مصالح خویش و افکار عمومی اند و همین باعث موافقت کاووس با رفتن سیاوش به جنگ افراسیاب و زندانی کردن یوسف توسط عزیز مصر می شود).

شباهت دیگر بین این دو در ایجاز داستان است یعنی فردوسی ابراز عشق سودابه به سیاوش را در کمال اختصار عنوان می کند چنانکه قرآن ماجرای یوسف و زلیخا را، البته چنانکه بعداً در فصل یوسف و زلیخا به تفصیل خواهیم گفت با وجود شباهتهای بسیار این دو ماجرا و شخصیت هایش ولی شخصیت سودابه پیوسته از زلیخا منفی تر و حتی منفور است حال آنکه زلیخا با وجود خبطی که می کند هرگز تنفر برانگیز جلوه نمی کند؛ این مسأله اولاً از خود داستان بر می آید که برای مثال در داستان سیاوش، سودابه کیکاوس را متقاعد می کند که سیاوش گنهکار است و بدین منظور به کاری اهریمنی دست می زند ولی در داستان یوسف، زلیخا تا بعد از ماجرای زنان مصر و حتی (اگر قول داستان نویسان را بپذیریم) تا پایان عمر به یوسف علاقمند می ماند و حتی در به زندان انداختن یوسف توسط زلیخا هم سخن بسیار می گویند از جمله اینکه زنان مصر او را بدین کار ترغیب کردند و دیگر اینکه زلیخا از آنجا که می دانست که ممکن است یوسف به بدترین عذاب دچار شود کمترین آن یعنی زندان را به عزیز پیشنهاد کرد و به قولی دیگر تا یوسف در زندان بود به

دیدن او می‌رفت و از همه مهم‌تر اینکه زلیخا در محضر زنان مصر و پادشاه به گناه خود اعتراف کرد؛ کاری که با روحیه سودابه قابل مقایسه نیست چه او مصمم به نابودی سیاوش بود و هر لحظه توطئه‌ای می‌کرد تا به این مقصود برسد و تا جایی پیش رفت که باعث رفتن سیاوش از ایران و سرانجام کشته شدن او شد و مرگ سیاوش مسلم به گردن او افتاد و رستم با او آن معامله را کرد...

پس شاید همین دلایل بالا (از راه مقایسه) کافی باشد که از زلیخا یک عاشق صادق بسازد و از عشق او به عشقی عرفانی تعبیر کنند. یعنی دومین مطلبی که نشان می‌دهد زلیخا موجود منفوری نیست چهره زلیخا در عرفان است.

زلیخا در عرفان به اندازه یعقوب، عاشق معرفی می‌شود چه تاوان عشق را می‌دهد و نام و نان و آبرو و جوانی خود را از کف می‌دهد و مهم‌تر اینکه ملامتی می‌شود (البته شاید نقطه ضعف زلیخا یعنی اینکه یوسف را به گناه خواند مانع ازین بشود که بتوان او را در عشق هم‌تراز یا حتی سرترا از یعقوب دانست^{۱۱})

حالا با این مقایسه اجدالی اگر هر دو منظومه (شاهنامه - یوسف و زلیخا) را متعلق به فردوسی بدانیم این تأثیرات متقابل از آنجا که از قلم یک شاعر است طبیعی‌تر می‌نماید و گرنه باید گفت که فردوسی از متن قرآن متأثر بوده است و شاعر «یوسف و زلیخا» از فردوسی یا داستان اسطوره‌ها در زمان خود تأثیر گرفته است.

مطلب دیگر در مورد فردوسی و داستان یوسف، شباهت برخی نکات داستان بیژن و منیژه با یوسف است از جمله ماجرای چاه که بسیار مشهور است و گویو یعقوب که هر دو فرزند گم کرده‌اند. فردوسی حتی از کلماتی در توصیف گویو استفاده می‌کند که این شک را

^{۱۱} چه به هر حال زلیخا یک انسان عادی بود و با وجود موقعیت حساسی که به خاطر همسرش داشت باز هم در عشق یوسف تا آخر همراهی کرد ولی یعقوب هر چه باشد پیامبر بود و می‌دانست که در محل امتحان الهی است به علاوه اینکه شواهدی وجود داشت که به او می‌گفت یوسف زنده است پس وی امیدوارانه غم می‌خورد و دیگر اینکه زلیخا ملامتی است ولی موارد ملامت یعقوب بسیار اندک است و به زمان خاصی مربوط می‌شود پس شدت ملامت شنیدن زلیخا در عشق بیشتر است پس او عاشق‌تر است و طرفه اینکه تا روزگار هست زلیخا را به این گناه متهم می‌کنند (هر چند کمی هم حق با او باشد).

تقریب می‌کند که او از داستان یوسف در قرآن متأثر بوده است. مثلاً وقتی گیو در جام
کیخسرو از احوال بیژن آگاه می‌شود برای کمک گرفتن نزد رستم می‌آید می‌گوید:

کسون آمدم با دلی پر امید دو رخساره زرد و دو دیده سپید^۱

که یادآور جمله «وایضت عیناه» در سوره یوسف است.

همچنین عفو یوسف برادران را شبیه عفو بیژن است گرگین را. می‌گویند جبرئیل در چاه
به یوسف خبر داد که حق تو را از غم می‌رهاند و تاج می‌بخشد. حال اگر برادران را ببینی چه
می‌کنی. یوسف می‌گوید آنها را می‌بخشم. رستم هم چنین سؤالی را در مورد گرگین از بیژن
می‌پرسد و ازو قول می‌گیرد که در مورد او بخشنده باشد.

شاید بین گرگ در ماجرای یوسف و گرگین در داستان بیژن هم رابطه‌ای باشد. ایرج
میرزا در گله از چرخ از این دو در کنار هم یاد کرده است.

گرگ خونخوار هزاران یوسف بلکه گرگین هزاران بیژن^۲

اضافه می‌کنم که بیژن و یوسف دو روی یک سکه‌اند. یوسف از چاه به چاه و بیژن از
چاه به چاه می‌افتد.

اما در پایان آخرین نتیجه‌ای که از بررسی داستان یوسف در ادبیات به نظر می‌رسد این
است که تصور می‌کنم برخی سنتهای شعری و مشهورات ادبی زاینده و متأثر از حوادث
داستان یوسف‌اند؛ برای مثال در حکایت یوسف می‌خوانیم که معجزه جمال یوسف زیاد
بوده از جمله در قحط سال مصر مردم با دیدن چهره زیبای او سیر می‌شدند. من گمان
می‌کنم شعرای ما به تصادف و شاید هم با ظرافت و استادانه از این مسأله متأثر بوده‌اند
چنانکه در غزل جلوه و دیدار معشوق را حلّ مشکلات می‌نامند و می‌گویند:

گفته بودم چو بیایی غم دل با تو بگویم چه بگویم که غم از دل برود چون تو بیایی
و نیز روح بخشی باد صبا و پیغام آور بودن آن برای عاشق که «از صبا هر دم مشام جان ما
خوش می‌شود» ریشه در بخش مربوط به پیراهن یوسف دارد و توجیه این مطلب این است

۱- شاهنامه فردوسی، ج ۵، ص ۴۹.

۲- افکار و آثار ایرج میرزا، ص ۹۱. * بین یوسف و قارون هم شباهتی هست چنانکه یوسف از چاه به تخت
رفت و قارون از تخت به چاه (قعر زمین) فرو شد.

که یوسف بویی دارد که پیش از رسیدن پیراهتش به کنعان شنیده می‌شود، نفس معشوق هم شفابخش است و نفس باد صبا هم به پیغامبری از او چنین است و به نظر می‌رسد پیش از آنکه مفسران و شعرای مداح از ارتباط باد و یوسف سخن بگویند این سنت شعری که باد پیغام‌آور عاشق از معشوق باشد وجود نداشته لذا می‌توان گفت این سنت از داستان یوسف گرفته شده است و دیگر ارتباط بو و امید (به بوی)

ور یعقوبی ز عشق یوسف امید به بوی پیرهن دار^۱

و بو ازین قسمت داستان به عنوان نشانهٔ مسلم یک چیز و در ادب غنایی تنها نشانه معشوق که عاشق به آن هم قانع و راضی است مطرح می‌شود.

نکتهٔ دیگر ارتباط نور دیده بودن یوسف برای یعقوب به دلیل بینا کردن او به بوی پیراهن است با نور دیده و عزیز بودن معشوق

یعقوب نور دیده دهد بوی یوسفش وین نور دیده، زندگی ما به بوی اوست^۲

تو یوسف جمالی و چشم خلق بسته نظر ز تو گشاید، چو چشم پیر کنعان^۳

و یا داستان تبختر یوسف و گرفتاری‌اش در چاه به دلیل نگاه کردن در آینه و مغرور شدن به حسنش، حاصلش موضوع علاقهٔ معشوق به آینه است که «عاشق آینه باشد روی خوب» و آینه رقیب عاشق می‌شود و معشوق از این بابت پیوسته مغرور و جفاپیشه است و شاید این بیت مولوی نیز بی‌ارتباط با بحث ما نباشد که می‌گوید:

خوبان یوسف چهره را آموختی عاشق کشی

وان خار چون عفريت را با گلستان آمیختی^۴

مطلب دیگر ارتباط نیل و معشوق است. چنانکه می‌دانید برای دفع چشم زخم از نیل استفاده می‌کرده‌اند و به نظر می‌آید داستان یوسف و ارتباط او با مصر و نیل (که در مصر جاری است) در ایجاد این باور (حداقل در سنت شعری) بی‌تأثیر نبوده است.

۱- دیوان اهلای، ص ۷۵

۲- همان، ج ۵، ص ۱۹۲

۳- دیوان قوامی رازی، ص ۶۰

۴- دیوان شمس، ج ۴، ص ۱۶۰

شد خط سبز نیلِ رخس، دفع چشم زخم مصر جمال بین و تماشای نیل کن^۱
 نکته بعد به ماجرای زنان مصر و سخن آنها در هنگام دیدن یوسف (که گفتند «حاش لله
 ما هذا بشراً» و یوسف را فراتر از انسان دیدند) مربوط می‌شود. در سنت شعری (غزل)
 معشوق هم فراتر از بشر است و زیبایی او علی حده است و مضمون بسیاری از
 تجاهل‌العارفهای شعرا همین مطلب است؛ مثلاً سعدی گوید:

آینه‌ای پیش آفتاب نهاده‌ست بر در آن خیمه یا شعاع جبین است^۲
 و بعد از این ماجرا، سخن زلیخاست که «ذلک لمتنی فیہ» و این که در سنت شعری،
 جمال دوست، حجت موجه عاشق می‌شود و شاید سنت گواه گرفتن زیبایی معشوق در
 جواب سرزنش دیگران هم، ریشه در اینجا دارد:

همه را دیده در اوصاف تو حیران ماندی تا دگر عیب نگویند من حیران را
 لیکن آن نقش که در روی تو من می‌بینم همه را دیده نباشد که ببینند آن را^۳
 و بعد از اینکه مدعیان با دیدن معشوق، خوشتن‌داری خویش را از کف می‌دهند و کف
 می‌برند می‌گویند:

صفت یوسف نادیده بیان می‌کردند با میان آمد و بی‌نام و نشان گردیدیم^۴
 همچنین در داستان می‌خوانیم که زلیخا بعد از به زندان رفتن یوسف قاصدی را که از زندان
 برایش خبر می‌آورد سر و چشم می‌بوسید یا اینکه یعقوب به آن اعرابی که خبر از یوسف
 آورده بود التفات ویژه نشان داد، شاید این ماجراها باعث شده که در عالم عشق، عاشق به
 هر رسیده‌ای از کوی یار محبت بکند (شاید حکایت مجنون و سگ کوی لیلی و مجنون و
 رها کردن آهو از دست صیاد (که شبیه این ماجراهاست) به تأیید این نظریه کمک کند).
 و مورد دیگر اینکه وقتی یوسف در زندان است زندانیان به او توجه ویژه‌ای دارند و
 مضمون بسیاری از اشعار این است که زندانی اگر در زندان همدم یوسف باشد زندان بر او
 خوشایند است و برای مثال:

۱- دیوان اهلّی، ص ۳۴۶

۲- کلیات سعدی، ص ۴۴۳

۳- همان، ص ۴۱۷

۴- همان، ص ۵۷۳

دمی با دوست در زندان به از صد سال در عشرت

من آزادی نمی‌خواهم که با یوسف به زندانم^۱

یکی از سنتهای شعر غنایی هم این است که عاشق، زندانی شدن در دست معشوق را بر آزادی ترجیح می‌دهد.

من فکر می‌کنم هر کدام از مضامین معروف و تشبیه‌های معروف شعر فارسی از یک جایی ناشی شده‌اند یا حداقل با آن جا تناسب بیشتری دارند مثلاً تشبیه زنج یار به چاه (با توجه به اینکه زنج یار نشانه‌ای از جمال است و یوسف هم مظهر زیبایی است) می‌تواند از چاه در داستان یوسف گرفته شده باشد یا حداقل یادآور آن باشد.

آخرین مطلبی که در این مقدمه لازم به ذکر است اینکه این نوشتار در مورد داستان یوسف است ولی چنانکه تمام اسرار و نکات زندگی یوسف با استفاده از منابع: قرآن، تفاسیر، قصص، تورات و اسرائیلیات بازگو شد و سپس به تأثیر آن در ادبیات و امثال و حکم پرداخته‌ایم همه اسرار زندگی یعقوب هم بازگو شده است زیرا زندگی یوسف جدا از یعقوب معنی ندارد و زندگی آنها به هم گره خورده گر چه اگر یوسف نبود شاید نامی از یعقوب (اینچنین که هست) باقی نمی‌ماند و از آنجا که در قرآن از داستان یعقوب جز آنچه در ارتباط با زندگی یوسف است خبری نیست لذا از تورات به منظور شرح زندگی یعقوب بهره برده‌ایم و به هر حال فرصت را غنیمت شمرده و به تفصیل داستان یعقوب، همسر و پسران او و ماجراهای زندگی آنان (که گاه منشأ حوادث زندگی یوسف است مثل ریشه حسد برادرانش) پیش از زاده شدن یوسف نیز سخن گفته‌ایم.

چنانکه گفتیم بسیاری از حکایات زندگی یوسف از اسرائیلیات است و گاه خواننده نمی‌تواند آنها را بپذیرد که ما در ضمن درج آنها به درستی و نادرستی آنها بر اساس عقاید مفسران پرداخته‌ایم برای نمونه در مورد علت مبتلا شدن یعقوب به فراق یوسف دلایلی می‌آورند که به نظر یعقوب را مستوجب عقوبت می‌کند و بعد این بحث پیش می‌آید که آیا

خطا و گناه (صغیره یا کبیره) از پیامبران رواست؛ لذا هر سؤال یا شبهه‌ای که پیرامون این قصه‌ها ایجاد شده یا ممکن است ایجاد شود پاسخ داده شده است و خواننده این نوشتار تمام تفاسیر و نظرات و حواشی پیرامون داستان یوسف را که اغلب در ادبیات هم تأثیر گذاشته است یکجا در اختیار دارد و دیگر نیازی به مراجعه به منابع داستان از صحیح و سقیم ندارد. البته نتیجه‌گیری و برداشتهایی که از بعضی قسمتهای داستان شده است از جمع بندی نظر مفسران و صاحبان قصص به دست آمده و نظر شخصی نبوده است و از آنجا که مقصود اصلی نویسنده (بعد از تشریح داستان یوسف) بیان تأثیر داستان در ادبیات بوده همزمان با ذکر داستان یوسف یعنی از لحظه تولد یوسف (و حتی پیش از آن) تا زمان مرگ او (و حتی بعد از مرگش) به این مهم نیز پرداخته است. به هر روی سعی شد تا این داستان بسیار منطقی و منظم و مثل یک بیوگرافی فراتر از بحث اصلی ما (تأثیر داستان در ادبیات) از آغاز مرحله به مرحله بازگو و تشریح شود.

برای تکمیل تأثیر این داستان در ادبیات بخش پایانی این مجیزه را به معرفی یوسف و زلیخاهای منظوم در ادب فارسی از آغاز تاکنون اختصاص می‌دهیم و در بیان این مقصود از تذکرها، الذریعه، فهرست نسخ خطی منزوی و کتاب یوسف و زلیخا تألیف عبدالرسول خیامپور بهره برده‌ایم.

۱- یوسف و زلیخای منسوب به فردوسی

قدیمی‌ترین یوسف و زلیخای موجود یوسف و زلیخایی است که به فردوسی نسبت می‌دهند و در بحر متقارن سروده شده است. از این منظومه نسخه‌های خطی و چاپی متعدد در آسیا و اروپا موجود است که از نظر عده‌ایات ما بین آنها اختلاف فاحشی است.^۱ «خاورشناس آلمانی هرمان اته در مقاله‌یی که به عنوان «یوسف و زلیخای فردوسی» نوشته است می‌گوید که در مقدمه برخی نسخ یوسف و زلیخای منسوب به فردوسی از دو

۱- یوسف و زلیخا، خیامپور، ص ۲۳۳، این منظومه ابتدا توسط هرمان اته (با حواشی) در سال ۱۹۰۸ در اکسفورد و سپس توسط حسین محمدزاده صدیق در سال ۱۳۶۹ تصحیح و به چاپ رسیده است.

منظومه یوسف و زلیخای متقدم بر او یاد شده است.

دو شاعر که این قصه را گفته‌اند به هر جای معروف و نهفته‌اند
 یکی بوالمؤید که از بلخ بود به دانش همی خویشتن را ستود
 نخست او بدین در سخن بافته است بگفته است چون بانگ دریافته است
 پس از وی سخن بآف این داستان یکی مرد بُد خویروی و جوان
 نهاده و را بسختیاری^۳ لقب گشادی بر اشعار هر جای، لب
 با اینکه بسیاری مثل لطفعلی آذر، رضاقلی هدایت، براون، اته، نلدکه و نیکلسن معتقدند
 که این یوسف و زلیخا متعلق به فردوسی است ولی بسیاری درین انتساب تردید دارند و یا
 به‌طور قطعی حکم کرده‌اند که از فردوسی نیست. دلیل آنها عدم شباهت و اختلافات
 اسلوب شاعری در این اثر با شاهنامه فردوسی است چنانکه از حیث ادای سخن و بیان
 مطالب، اصطلاحات و تشبیهات هیچ شباهتی بین آن دو اثر نیست.

«عده‌ای هم پنداشته‌اند که چون حکیم فردوسی شاعر رزمیست از عهده اشعار بزمی بر
 نیامده و بدین جهت ابیات آن سست افتاده است ولی کسانی که داستانهای عشقی زال و
 رودابه یا بیژن و منیژه را در شاهنامه خوانده باشند توانایی شاعر طوس را در بیان رموز
 عشق و اسرار محبت به خوبی در می‌یابند و بر ایشان مسلم می‌شود که فردوسی را در رزم و
 بزم، کمیت سخن لنگ نیست. جمعی معتقدند که محدودیت شاعر به حدود قرآنی موجب
 قصور در ادای حق داستان شده و چون این منظومه را در دارالسلام بغداد به دستور خلیفه
 سروده می‌بایست از مضامین قرآنی تجاوز نکند و شاید این قول پسندیده‌تر از اقوال
 دیگر باشد»^۱

به هر حال امروز شکی در عدم انتساب این منظومه به فردوسی وجود ندارد و
 عبدالعظیم قریب این منظومه را اثر شاعری از شعرای عهد ملک‌شاه سلجوقی دانسته است

^۳ ترجمه حال و نام این شاعر در جایی دیده نشده است.

۱- یوسف و زلیخا، خیامپور، ص ۲۴. در الذریعه، ج ۴، ص ۲۹۷ نیز نام این دو به‌عنوان سرایندهگان یوسف و زلیخا آمده است.
 ۲- اعلام قرآن، ص ۶۸۴.

و مجتبی مینوی آن را متعلق به یکی از شعرای قرن پنجم دانسته است.^۱ و سعید نفیسی آن را متعلق به شاعر دربار طغانشاه بن البارسلان دانسته که ازرقی مدایحی برای او گفته است و ظاهراً شمس تخلص می کرده زیرا سراینده دربار شمس الدوله طغانشاه فرزند البارسلان بوده و منظومه بین سالهای ۴۸۵-۴۶۵ سروده شده است.^۲

اما در مورد این اثر به عنوان یک منبع اصلی برای این نوشتار و یک اثر ادبی (هر چند متعلق به فردوسی نباشد) باید گفت که در این اثر اساس قصه یوسف و ترتیب آن همان چیزی است که در قرآن آمده و بسیاری از آیات ترجمه فارسی آیات است و البته تلمیحاً از برخی واژه های قرآنی هم کمک گرفته شده است و تفاوتش با قرآن در اضافات آن است که برخی از تورات متأثر است مثل اختلاف یعقوب با عیسو برادرش، زنان یعقوب و ماجرای به همسری گرفتن مادر یوسف و البته برخی ماجراهای آن در تورات هم نیامده ولی در برخی قصص و تفاسیر وجود دارد مثل کتک زدن یوسف در راه مصر، اعرابی بی که یوسف را از احوال یعقوب در کنعان آگاه می کند. این اضافات ساخته ذهن خلاق شاعر نیست چنانکه شاعر در چند جا به این موضوع اشاره دارد که از راویان نقل داستان می کند:

همی کعب اخبار گوید نخست روایت من از کعب دارم درست

که در مصر بُد اندر آن روزگار یکی دادگر پیر هنر شهریار؟^۳

این منظومه ارزش ادبی چندانی ندارد ولی به دلیل جامعیت اثر (از نظر مطالبی که به تأثیر از تورات و تفاسیر و قصص در آن آمده) و از نظر داستان پردازی قابل توجه است؛ برای مثال در ماجرای پیراهن خونین یوسف آمده که یعقوب گرگ را به خواب دیده بود و از او بیم داشت یا اینکه یعقوب از گرگ اعتراف گرفت که همه این ماجراها بر جذابیت داستان افزوده است.

۲- یوسف و زلیخای عمیق بخارایی

یکی از منظومه های یوسف و زلیخا متعلق به عمیق بخارایی (متوفی ۵۴۳) از شعرای

۲- یوسف و زلیخا، رضا خلیلی، ص ۸.

۱- یوسف و زلیخا، خیامپور، ص ۲۶.

۳- پیشین، ص ۳۰.

زمان سلطان سنجر بوده است که تذکره نویسان به این منظومه اشارات فراوانی کرده‌اند حتی گفته‌اند او اولین کسی بوده که قصه یوسف را به نظم در آورده است.^۱ دولتشاه سمرقندی نیز از یوسف و زلیخای او که در دو بحر سروده شده یاد کرده است.^۲ «و به گفته فخری هروی (صاحب روضة السلاطین) رشید و طواط در حدائق السحر، سخن او را به استشهاد برای ذوالبحرین آورده است که:

ای بت سنگین دل سیمین قفا ای لب تو رحمت و غمزه بلا

که دور نیست که بیت مزبور از یوسف و زلیخای عمیق باشد.^۳ هرمان اته عمیق را در یوسف و زلیخایش نخستین مقلد فردوسی دانسته است.^۴

۳- یوسف و زلیخای مسعودی هروی (۷ و ۶)

که البته معلوم نیست به نثر بوده یا به نظم ولی هرمان اته آنرا منظومه‌ای ناتمام معرفی کرده است.

۴- یوسف و زلیخای مسعود دهلوی (۸ و ۹)^۵

۵- یوسف و زلیخای آذری طوسی (۹)

۶- یوسف و زلیخای مسعود قمی (۹)

خواجه مسعود قمی صاحب شمس و قمر، از شعرای دربار حسین بایقرا بوده و نزد امیرعلی شیر نوایی مقام خاصی داشته است و وی در مجالس التفتیس از او یاد کرده است. این منظومه در بحر هزج اخرب (مفعول مفاعیلن فعولن) سروده شده است و توسط سیدعلی آل داوود تصحیح و در سال ۱۳۶۹ به چاپ رسیده است.

«تا پیش از پیدا شدن نسخه یوسف و زلیخای خواجه مسعود گروهی از دانشمندان چنین

۱- مجمع‌الفضلا محمدعارف لقایی به نقل از دیوان عمیق بخارایی (مقدمه)، ص ۱۵. نیز هفت اقلیم، سلم‌السموات.

۲- تذکره الشعراء، ص ۶۴ نقل از یوسف و زلیخا، خیامپور، ص ۶۵.

۳- یوسف و زلیخا، خیامپور، ص ۶۵.

۴- تاریخ ادبیات فارسی، هرمان اته، ترجمه رضازاده شفق، ص ۵۰.

۵- در الذریعه این منظومه جزء منظومه‌های ترکی داستان است.

می‌پنداشتند که اثر جامی دومین منظومه موجود در این زمینه است. جامی یوسف و زلیخا را در سال ۸۸۸ قمری یعنی دو سال پیش از فوت خواجه مسعود سروده به این قرار تاریخ سرودن یوسف و زلیخای جامی را می‌توان حدساً پس از اثر خواجه مسعود دانست چه خواجه به هنگام سرودن یوسف و زلیخا ۵۴ ساله و میانسال بوده است»^۱

۷- یوسف و زلیخای جامی (۹)

این منظومه یکی از هفت اورنگ جامی است که در بحر هزج سروده شده است و به سلطان حسین یعقوب ترکمان تقدیم شده است.

این منظومه با ماجرای زیبایی یوسف و تماشای آدم حسن یوسف را آغاز می‌شود و سپس از کودکی یوسف شروع به نقل داستان می‌کند و با ماجرای خواب دیدن زلیخا یوسف را و عاشق شدن بر او ادامه می‌یابد و از اینجا به بعد تمام منظومه و حوادثش بستری برای طرح مسئله عشق می‌شود. در واقع جامی اسرار دلدادگی را در دل حوادث این داستان باز می‌گوید و حق مطلب را درین باره ادا می‌کند؛ برای مثال در آغاز بخش مطالبه کردن زلیخا وصل یوسف را، از دام عشق می‌گوید:

چو بندد بیدلی دل در نگاری	نگیرد کار او هرگز قراری
اگر نبود به کف، نقد وصالش	به نسیه عشقت بازد با خیالش
ولی خورش بود از دل چکیده	که افتد کار وی از دل به دیده
امید کامرانی نیست در عشق	صفای زندگانی نیست در عشق ^۲

در این منظومه زلیخا یک عاشق واقعی است و پیوسته محق جلوه می‌کند:

نبود از عاشقان کس چون زلیخا	به عشق از جمله بود افزون زلیخا
ز طفلی تا به پیری عشق ورزید	به شاهی و اسیری عشق ورزید
پس از پیری و عجز و ناتوانی	چو باز شد تازه عهد جوانی

۱- مجموعه کمپنه ایرج افشار، فرهنگ ایران زمین، مقاله یوسف و زلیخا ص ۹۹-۹۷، ۱۳۵۴، نقل از مقدمه یوسف و زلیخا خواجه مسعود قمری، ص ۲۵. ۲- هفت اورنگ (یوسف و زلیخا)، ص ۱۰۹.

بجز راه وفا و عشق نسپرد
بر آن زاد و بر آن بود و بر آن مُرد
درین نامه سخن رانم زهر یک
به خامه گوهر افشانم زهر یک^۱

و به نظر می‌رسد که شروع کردن داستان از ماجرای خواب زلیخا به همین مقصود صورت گرفته باشد زیرا این مطلب تا پیش از جامی در جایی (حتی در تفاسیر و قصصی که منبع اصلی ما هستند) دیده نشده لذا این ماجرا عشق او را ذاتی و الهی تفسیر می‌کند به خصوص که زلیخا مدتها هم ابراز عشق نمی‌کند و بنابر حدیثی که بین عرفا معروف است «مَنْ عَشِقَ وَ عَفَّ وَ کَتَمَ مَاتَ مَاتَ مِثْلًا شَهِيدًا» لذا زلیخای جامی غیر از زلیخاهای دیگران است و اصلاً منظومه یوسف و زلیخا واقعاً به عشق یوسف و زلیخا می‌پردازد چنانکه از ماجراهای دیگر زندگی یوسف مثل به چاه افکندن یوسف تنها در آغاز داستان یاد می‌شود و بعد از آمدن یوسف به مصر و خریداری عزیز یوسف را به تشویق زلیخا، محور داستان تا پایان زلیخاست و از ماجرای قحط سال مصر و تدبیر یوسف و آمدن برادران او و سپس یعقوب به مصر که بخش عظیمی از داستان یوسف در قرآن و تورات و تفاسیر است سخنی گفته نمی‌شود.

اوج داستان یوسف جامی، ماجرای کام خواستن زلیخا از یوسف است و بعد ماجرای زنان مصر، به زندان افکندن یوسف و شرح بی‌فراری زلیخا در فراق یوسف در بند، تعبیر خواب غلامان در زندان، گواهی زنان بر بی‌گناهی یوسف، آزاد شدنش و پادشاه کردن او، وفات عزیز مصر، تنهایی زلیخا، فراق، کوری، پیری و فقر او، آمدنش بر سر راه یوسف، بت شکستن او، دعای یوسف در حق او و ...

جامی جای به جای از عشق و ویژگیهای عاشق و معشوق (با دید عارفانه خود) سخن می‌گوید؛ برای مثال از در عین وصل سوختن که در عرفان مطرح می‌شود و حافظ گفته:
بلبلی برگ گلی خوش‌رنگ در منقار داشت

و اندر آن برگ و نوا خوش ناله‌های زار داشت

گفتمش در عین وصل این ناله و فریاد چیست

گفت ما را جلوه معشوق در این کار داشت

او این مطلب را مثال سوختن زلیخا در کنار یوسف و بی بهرگی از وجود او می داند و از

زبان دایه زلیخا می گوید:

اگر می سوختی معذور بودی

در آن وقتی که از وی دور بودی

به داغش شمع جان افروختن چیست؟

کنون در عین وصلی سوختن چیست

که معشوقش به خدمت سر نهاده است؟

که را از عاشقان این دست داده است

پس:

به از وصلی بدین تلخی و شوری

فراقی کافتد از دوران ضروری

چنین وصلی دوصد بدبختی آرد^۱

غم هجران همین یک سختی آرد

و یا در ماجرای زنان مصر مثل اغلب عرفا موضوع ملامت در عشق را مطرح می کند و

حق را به زلیخا می دهد:

خوشا رسوایی و کوی ملامت

نسازد عشق را کنج سلامت

وزین غوغا بلند آوازه گردد

غم عشق از ملامت تازه گردد

ملامت صیقل زنگار عشق است

ملامت شحنه بازار عشق است

بود کاهل تنان را تازیانه^۲

ملامتهای عشق از هر کرانه

یا مسأله رقیب عشقی و شعله ورتر شدن آتش عشق زلیخا، وقتی تمایل زنان مصر را به

یوسف می بیند:

فزون گردد بدان میل خریدار

چو کالا را شود جوینده بسیار

بود بر عشق، عاشق را قرار

چو یک عاشق بود مفتون یاری

چو بیند دیگری را در مقابل

زند سر آتش سودایش از دل

جمال یوسفی را شاهد حال

چو شد حال ز یوسف گشتگان، لال

۱- هفت اورنگ (یوسف و زلیخا)، ص ۱۱۳ - ۱۱۱

۲- همان، ص ۱۴۲

زلیخا را از آن شوری دگر شد به یوسف میل جاننش بیشتر شد^۱
و یا در زمان زندانی شدن یوسف از شب عاشقان بیدل سخن می‌گوید:

چو روی اندر شب آرد روز عاشق به شب گردد فزون بر سوز عاشق
ز هجران تیره باشد روزگارش فزاید تیرگی شبهای تارش
ز غم روزش بود رو در سیاهی شبش گردد سیاهی بر سیاهی
شب آستن بود و آن دم که آید برای عاشقان اندوه زاید^۲

شب آمد عاشقان را پرده راز شب آمد بیدلان را غصه پرداز
توان بس کار در شبگیر کردن که روزش کم توان تدبیر کردن^۳
و بالاخره در پایان داستان و ماجرای وصل یوسف و زلیخا، صداقت زلیخا در عشق را باعث به کام رسیدن او می‌داند:

به صدق آن کس که زد در عاشقی گام به معشوقی برآید آخرش نام
که آمد در طریق عشق صادق که نامد بر سرش معشوق عاشق
زلیخا را چه صدقی بود در عشق که یکسر عمر خود فرسود در عشق^۴
البته در موارد معدودی هم مثل سایر عرفا از نقص زلیخا در عشق می‌گوید مثلاً جایی که زلیخا باعث به زندان افتادن یوسف می‌شود از خودخواهی او می‌گوید:

چو نبود عشق عاشق را کمائی ننبنده جز مراد خود خیالی
طفیل خویش خواهد یار خود را به کام خویش سازد کار خود را
به بوی یک گل از بستان معشوق زند صد خار غم بر جان معشوق^۵
یکی دیگر از خصوصیات این منظومه توصیفات طولانی جامی از طبیعت، اشخاص، مناظر و ماجراهای داستان است که بدون شک درین قسمت از نظامی متأثر بوده است.

۱- هفت اوزنگ (یوسف و زلیخا)، ص ۱۷۴ ۲- همان، ص ۱۵۷ و ۵۸

۳- همان، ص ۱۶۰ ۴- همان، ص ۱۸۶

۵- همان، ص ۱۵۱

برای نمونه وصف طولانی او از حسن زلیخا، چاه یوسف یا باغی که زلیخا داشت یا مجلسی که زلیخا برای نشان دادن یوسف به زنان مصر برپا کرد و یا شرح آراستن یوسف برای آمدن به این مجلس و توصیف زندان یوسف:

در او ضیع النفس هر زنده‌ای را	نشیمن هر به مرگ ارزنده‌ای را
در او نگشاد دشت صنع استاد	نه راه روشنی نه منفذ باد
هوایش مایه بخش هر وبایی	زمینش کشتزار هر بلایی
درش بسته به قفل ناامیدی	ندیده غره صبحش سفیدی
همه بر سفره بی آب و نانی	نشسته سیر لیک از زندگانی
موکل سخت‌روی چند بر وی	مجاور تلخ‌گویی چند در وی ^۱

یا شرح آزاد شدن یوسف از زندان و تشریفات خاص این روز:

سران مصر بیرون از شماره	نثار آورد وان از هر کناره
تهیدستان به امید نثاری	گشاده هر طرف جیب و کناری
چو یوسف شد سوی خسرو روانه	به خلعت‌های خاص خسروانه
فرز از مرکبی از پسای تا فرق	چو کوهی گشته در زر و گهر غرق... ^۲

البته این منظومه به نسبت یوسف و زلیخای منسوب به فردوسی از ایجاز و از جنبه ادبی و شعری قوی‌تری برخوردار است. تفاوت‌هایی نیز در محتوای این اثر با یوسف و زلیخای منسوب به فردوسی وجود دارد از جمله اینکه زلیخا در اثر منسوب به فردوسی بعد از فروخته شدن یوسف در مصر وارد داستان می‌شود و ولی اثر جامی با ماجرای خواب زلیخا آغاز می‌شود. در اثر جامی حکایتی در مورد عصایی آمده است که جبرئیل از بهشت برای یوسف آورد و حکایت دختر زیبایی که برای خریدن یوسف به مصر آمد و با دیدن یوسف عشق مجازی‌اش الهی شد. در اثر جامی زلیخا باغی ساخت و کنیزکانی را به خدمت یوسف آورد تا در صورتی که یوسف به یکی از آنها مایل شد خود به جای او با یوسف هم‌بستر شود.

در اثر جامی می‌خوانیم که زلیخا در خواب عاشق یوسف شد و چون یکی از نشانیهای یوسف در خواب این بود که متعلق به مصر است، پدر زلیخا او را به همسری عزیز مصر درآورد و زلیخا در مصر فهمید که عزیز، آن کسی که در خواب دیده بوده نیست و در مقابل (چنانکه قبلاً گفتیم) حکایت برادران یوسف در مصر و قحط سال، ماجرای شهادت دادن گرگ نزد یعقوب، اختلاف یعقوب با برادرش (عیسو)، زدن یوسف در راه مصر و معجزه یوسف، شستشوی یوسف در نیل، خبر گرفتن یوسف از یعقوب توسط آن اعرابی و پیغام دادن توسط او به یعقوب در اثر جامی وجود ندارد.

۸- یوسف و زلیخای تذروی ابهری (۱۰)

۹- یوسف و زلیخای موجی بدخشانی (۱۰)

۱۰- یوسف و زلیخای سالم تبریزی (۱۰)

تقی کاشی در خلاصه‌الاشعار از تبحر او در مثنوی گفتن سخن رانده است.

۱۱- یوسف و زلیخای اوحدی بلیانی (۱۱ و ۱۰)

۱۲- یوسف و زلیخای محمدصادق نامی اصفهانی (۱۱ و ۱۰)^۱

وقایع نگار عهد کریم خان و مؤلف تاریخ گیتی‌گشا که عبدالرزاق دنبلی این منظومه را در نگارستان دارا به او نسبت داده است.

۱۳- یوسف و زلیخای مقیم شیرازی

در الذریعه از مقیم طهرانی و مقیم قزوینی نیز به عنوان سرایندگان داستان به ترکی و فارسی یاد شده است.

۱۴- یوسف و زلیخای ملاشاه بدخشانی (۱۱)

که نسخه آن در لنین گراد آکادمی علوم شوروی^۲ موجود است. شاعر آن عارف بزرگی بوده است و داستانش رنگ صوفیانه دارد.

۱- در الذریعه این منظومه جزء منظومه‌های ترکی داستان است.

۲- در الذریعه این منظومه نیز جزء منظومه‌های ترکی داستان آمده است. در آکادمی علوم شوروی و دانشگاه تهران نسخه چند یوسف و زلیخای دیگر هم موجود است که مؤلف آن ناشناخته است. (فهرست نسخ خطی)

۱۵- یوسف و زلیخای پیر جمال اردستانی (۱۰۹۹)

که نسخه آن در دانشگاه تهران موجود است (الذریعه ج ۱۹ ص ۳۴۵)

۱۶- یوسف و زلیخای ناظم هروی (۱۰۸۱)

که به دستور عباس خان شاملو حاکم خراسان در عهد شاه عباس دوم سروده شده است. این اثر تقلیدی از اثر جامی است و شاعر ترتیب جامی را در داستان پیشه و حتی از او یاد کرده است. یکی از موارد مشابه آن با اثر جامی ماجرای خواب زلیخا است ولی اختلافات جزئی در محتوا با آن دارد. این اثر بین سالهای ۱۰۵۸ - ۱۰۷۲ سروده شده و نسخ آن در لاهور، آکادمی علوم شوروی، کتابخانه ملک، مجلس و دانشگاه تهران موجود است. (فهرست نسخ خطی منزوی)

۱۷- یوسف و زلیخای خلیفه ابراهیم بدخشانی (۱۱ و ۱۲)

که داستان را با نام احسن القصص نظم کرده است.

۱۸- یوسف و زلیخای آذر بیگدلی (۱۱۷۶)

این اثر نیز تقلیدی از اثر جامی است و با همان وزن سروده شده است ولی ارزش ادبی آن از یوسف و زلیخای ناظم هروی بیشتر است.^۱

۱۹- یوسف و زلیخای شعله گلپایگانی (اصفهانی) (۱۱۸۰)

او نیز مقلد جامی است^۲ در الذریعه منظومه شعله گلپایگانی جزء منظومه های ترکی یوسف و زلیخا آمده است و از شعله اصفهانی در شمار گویندگان فارسی داستان یاد شده است.

۲۰- یوسف و زلیخای جوهری تبریزی (۱۲)

۲۱- یوسف و زلیخای شهاب ترشیزی میرزا عبدالله خان (۱۲۱۵)^۳

۲۲- یوسف و زلیخای (احسن القصص) خاوری شیرازی فضل الله بن

عبدالنبی (۱۲۴۰)

۱- و نسخ آن در تهران و ساری موجود است. (الذریعه، ج ۱۹، ص ۳۴۵).

۲- نسخ این منظومه در تبریز و کتابخانه مجلس موجود است. (فهرست نسخ خطی)

۳- نسخ آن در کتابخانه دانشکده ادبیات تهران و مجلس موجود است. (فهرست نسخ خطی)

در بحر هزج و در ۷۰۰۰ بیت سروده شده است. وی نیز همچون جامی به اندرز گویی پرداخته و در جای جای داستان به بیان نکات حکمی داستان می‌پردازد و گاه درین شیوه تن به اغراق می‌دهد. شرح حال او در ج ۲ مجمع‌الفصحا آمده است. نسخ آن در کتابخانه مجلس و هاروارد موجود است (فهرست نسخ خطی)

۲۳- یوسف و زلیخای شوکت قاجار (۱۳)^۱

که در عصر فتحعلی‌شاه سروده شده است.

۲۴- یوسف و زلیخای حشمت قاجار همایون میرزا (۱۳)

که این هم در عصر فتحعلی‌شاه سروده شده است و در کتابخانه مجلس موجود است. (فهرست نسخ خطی)

۲۵- یوسف و زلیخای حاذق هروی. ۱۲۵۹^۲

نسخ آن در لنین‌گراکادمی علوم شوروی موجود است. (فهرست نسخ خطی)

۲۶- یوسف و زلیخای کاتب بلخی (۱۳)

۲۷- یوسف و زلیخای شیرین: ملا محمد شریف متخلص به شیرین

۲۸- یوسف و زلیخای رفعت سمنانی (۱۳۵۰ قمری)

همچنین منظومه‌ای با این نام را به هلالی جغتایی نسبت داده‌اند و صاحب‌الذریعه آن را در شمار منظومه‌های ترکی داستان آورده است. حتی صاحب قاموس‌الاعلام از نظامی به عنوان صاحب چنین منظومه‌ای یاد کرده است. و در الذریعه از معصوم صفوی، شعله اصفهانی و ناظم گلپایگانی هم در شمار سرایندگان داستان یاد شده است. نویسنده از ۲۰ منظومه فارسی و ۱۱ منظومه ترکی یاد کرده است. (الذریعه ج ۲۵ ص ۲۹۷)

دکتر خیامپور سایر منظومه‌های یوسف و زلیخا را که در برخی تذکره‌ها به شعرای دیگری نسبت داده‌اند رد می‌کند و دلیلش این است که نام آن شعرا در جای دیگر دیده نشده و از نام برخی شعرا به اشتباه به عنوان صاحب منظومه یاد شده است.

۱- در الذریعه با نام شوکت شیرازی آمده است.

۲- این منظومه نیز در الذریعه جزء منظومه‌های ترکی داستان است.

وی از تعدادی منظومه‌های یوسف و زلیخای ترکی^۱ هم یاد کرده است. مثل ۱- یوسف و زلیخای علی که در سال ۶۳۰ هجری به نظم در آمده است ۲- یوسف و زلیخای ضریب ارز رومی (۷۶۸) که در بحر رمل گفته شده است. ۳- یوسف و زلیخای سوله فقه (۸) ۴- یوسف و زلیخای شمسی در بحر هزج ۵- یوسف و زلیخای آق شمس الدین زاده حمدی (۹۱۴) در بحر خفیف که در میان یوسف و زلیخاهای ترکی نام فردوسی و جامی نخستین بار درین منظومه دیده می‌شود ۶- یوسف و زلیخای ابن کمال (۱۰) در بحر هزج ۷- یوسف و زلیخای یحیی بیک (۹۹۰) در بحر هزج که آخرین یوسف و زلیخای منظوم ترکی موجود است. وی غیر از اینها به تعدادی منظومه‌های یوسف و زلیخای ترکی که نسخه آنها موجود نیست نیز اشاره کرده است.^۲

در تکمیل این بحث اضافه می‌کنم که داستان یوسف و زلیخا در میان اقوام دیگر هم مورد توجه واقع شده است و تنها در فرهنگ ایران و اسلام دستمایه خلق آثار ادبی نشده است بلکه در غرب از قرون وسطی به بعد الهام بخش شاعران و نقاشان و آهنگسازان بوده است. «یوسف از میان شخصیت‌های تورات محتملاً بیش از هر کس درام نویسان را به نمایشنامه‌نویسی برانگیخته است و در واقع صدها نمایشنامه که غالباً بی‌ارزش‌اند و نازل درباره یوسف و زندگانی شگرف و المناک وی به رشته تحریر در آمده است. از کهن‌ترین و ممتازترین سروده‌ها در این زمینه منظومه یوسف، سروده شاعری مغربی مور (Maure) اهل ایالت آراگون اسپانیا در قرن ۱۳ یا ۱۴ میلادی است به زبان کمابیش سره اسپانیایی که اعراب اندلس بدان سخن می‌گفتند سروده شده ولی در کتابت معمولاً آن را به خط عربی می‌نوشتند. سراینده این منظومه داستان را از روی قرآن و نه بر مبنای تورات حکایت می‌کند و منظومه به بخشایش یوسف برادران را و رفتن یعقوب و خاندانش به مصر نزد یوسف به درخواست صدیق پایان می‌گیرد و دیگر منظومه دراماتیک یوسف و برادرانش

۱- در الذریعه نیز نام ۱۱ ناظم یوسف و زلیخا به زبان ترکی آمده است از جمله میرزا رضا بیگ دولت که در فهرست نسخ خطی منزوی نیز نام یوسف و زلیخای او هست.

۲- یوسف و زلیخا، خیامپور، ص ۱۰۶-۸۴.

سروده چارلز ج. ولز متوفی در ۱۸۷۹. از جمله آثار موسیقایی شایان اعتنا درین باره هم یکی اوراتوریوی گئورک فریدریش هندل به نام یوسف و برادرانش در مصر است (۱۷۴۳) که در آن شخصیت یوسف از شخصیت برادرش شمعون کمتر کشش دارد ولی در صحنه بازشناسی برادران، یوسف به طرزی گیرا توصیف شده است. دیگر لال بازی (پانتومیم) افسانه یوسف اوپوس ۶۳ ساخته ریچارد اشتراوس (۱۹۴۹ - ۱۸۶۴) و رمان معروف توماس مان به نام یوسف و برادرانش که اساس دوره چهار اپرای اورتاریوی آهنگساز سوئدی روزنبرگ (۱۹۴۹) بوده است.^۱

«در رمان توماس مان از روایت تورات استفاده شده است و سپس از تفاسیر تورات و داستانهای تاریخی، مذهبی و اساطیری مصر و بابل و آشور و حکایات قبایل صحراگرد و چادرنشین سامی و حتی از قرآن و قصه‌های شگرفی که شبانان نقل می‌کنند نیز سود جسته است. در این رمان یوسف جوان خودخواه لاف‌زنی است که با بهره‌گیری ناروا از مهر و عطوفت پدری همه خطاهای برادران را بر پدر فاش می‌کند و از التفات و محبت پدر نزد آنان به خود می‌بالد. و مان روحیات برادران را در قبال رفتار یوسف تحلیل می‌کند. یوسف خودشیفته است چنانکه بر سر چاه می‌نشیند و از تماشای زیبایی خود در آب لذت می‌برد. او هوش خارق‌العاده دارد، خواندن و نوشتن می‌داند و خوابهای غیب‌آموز می‌بیند و تعبیر می‌کند. اول برده است و بعد پیشکار دربار می‌شود. با دختر یکی از متنفذترین خاندانهای آن دیار زناشویی می‌کند. اصلاحاتی برای امور اقتصادی کشور می‌کند، بر خواسته نفس چیره می‌شود و زلیخا همان همسر آن صاحب منصب درباری است و زنی پاکدامن است و ادامه ماجرا. مان می‌کوشد که یوسف نیمه افسانه‌ای با اعمال و افکارش یک تن از مردم صالح و نیکوکار دوره و زمانه ما باشد. هدف توماس مان مقایسه اغتشاش دنیای نو با حکمت جهان کهن و رقم زدن تمثال آرام‌بخش شیوخ عهد باستان و عصر عتیق و خاصه تصویر آن شیوخ با گوهر مردمی و انسانی سرشار از خردمندی است. مردان نیک در این

رمان همواره معصوم و بیگناه نیستند و آدمهای بد کمتر از آنکه به ما آموخته‌اند ابلیس‌وش و شیطان صفت‌اند و حوادث دوران (نسبت به آداب و رسوم زمانه ما) آنچنان که معمولاً در حقشان ناروا حکم و قضاوت می‌کنیم وحشیانه و ظالمانه نیستند. به علاوه توماس مان که والاترین نماینده ادبیات آلمان در ستیز و آویز با رایش سوم است، هیبت رسالت و سرنوشت بنی اسرائیل و قوم یهود را در دوران خوف و وحشت نازیسم به رخ می‌کشد.^۱

این همه اهمیت این داستان را در بین مردم حتی غیر ایرانی‌ها و غیر مسلمانان نشان می‌دهد. وجود تعزیه یوسف و زلیخا در میان شبیه‌های ایرانی گواه دیگری بر رسوخ این داستان بین مردم حتی عوامست.^۲ و در شکل امروزی آن از این داستان نمایشنامه‌هایی نوشته‌اند مثل نمایشنامه یوسف و زلیخا به شکل درام در پنج پرده و ۲۴ مجلس به الحان خوش و مبتنی بر تواریخ مقدسه بنی اسرائیل، اسلام و افکار شعرای نامی ایران از سلیمان حسیم و نمایشنامه یوسف و زلیخا از پری صابری.



در پایان این مقال ذکر چند نکته ضروری می‌نماید: نخست آنکه تأثیر داستان یوسف در این نوشتار (بجز آثار ادبی تا قرن ششم) در شاخصهای متون ادبی و دواوین شعری و اهم متون عرفانی مورد بررسی قرار گرفته است برای نمونه دیوان صائب به عنوان سرآمد سبک

۱- درد عشق زلیخا (با تخلص)، ص ۲۳-۱۹.

۲- البته چنانکه قبلاً در معرفی کتب نوشته شده در مورد داستان یوسف گفتیم یک تعدادی از این کتب داستان یوسف را محملی برای طرح وقایع کربلا کرده‌اند. در تعزیه یوسف و زلیخا نیز باورها به تناسب شباهت داستان با ماجرای کربلا و حزن مشترک در هر دو شبیه‌خوان گریزی به آنجا می‌زند و بعد از همانجا که داستان را قطع کرده ادامه می‌دهد برای مثال در ماجرای به چاه انداختن یوسف جبرئیل به یعقوب می‌گوید:

بیا میان دو انگشت من نظاره نما
که تا عیان نگری واقعات کرب و بلا
بکن نظاره در آن دشت پر بلا اکنون
که از مشاهده کربلا شسوی دلخون

نمایش در ایران، بهرام بیضایی، ص ۱۳۲

و یا زمان حمله برادران به یوسف به قصد کشتن او جبرئیل می‌گوید:

یاران به حال حضرت یوسف نظر کنید
بر حالت حسین علی‌گریه سر کنید
در کربلا حسین چو یوسف کسی ندانست
خود را فدای آن شه‌خونین جگر کنید

همان، ص ۱۳۳

و این به یک قرار تبدیل شده و در تعزیه یوسف و زلیخا این صحنه حتماً می‌آید.

هندی مورد توجه بوده است بنابراین موارد مشابه با اینها در سایر دواوین شعری با آنچه در اینجا آمده است قابل مقایسه است و ضرورتی نبود تا همه آثار ادبی تک تک مورد بررسی قرار گیرند (بخصوص که اغلب فاقد فهرست اعلام بودند) گرچه شاخصهای متون در هر دوره مورد توجه قرار گرفته‌اند و در هر دوره شعری‌یی که احتمال داشت که نگاه شعرا به داستان (نسبت به ادوار قبل) تغییر کرده باشد (مثل دوره مشروطه یا مکتب وقوع) از پرداختن به اهم آن متون دریغ نشد. لذا در طی نوشتار هر کجا از تأثیر داستان یوسف در ادبیات سخن می‌رود مقصود آثاری است که در این رساله مورد مطالعه قرار گرفته است و فهرست همه آنها در کتابنامه آمده است.

نکته دیگر آنکه رسم‌الخط این نوشتار مبتنی بر سلیقه‌های نوینی است که در فن ویرایش و نگارش مورد استفاده قرار می‌گیرد. البته بجز آن قسمت از متون کهن که علائم نوشتاری آن به صورت سبک خاص آن دوره مورد نظر بوده است.



آنچه پیش روی استادان و سروران گرامی است تلاش چند ساله این قلم است که ادعایی در بی‌کم و کاست بودن این مجموعه ندارد و خود به عیوب آن واقف است ولی آنچه مسلم است اینکه سعی شد تا در حد توان خویش هر آنچه پیرامون یوسف در تفاسیر، قصص و متون دیگر پراکنده بود و شعرا و عرفای ما پیوسته از کلی تا جزئی‌ترین این ماجراها تأثیر پذیرفته‌اند در این نوشتار گرد آید و علاقمندان به داستان پیامبران (خصوصاً داستان یوسف) را از مراجعه به متون مختلف بی‌نیاز کند.

وَ جِئْنَا بِبِضَاعَةٍ مُّزْجَاةٍ فَأَوْفٍ لَّنَا الْكَیْلَ